

کتابسازی سه چندان!!!

به مناسبت انتشار مَقْتَلِ
که ترجمه ناخوبش از
أبوالقاسم پاینده نیست!

۱۳۲-۱۷۴

چکیده: اهمیت اخبار تاریخ طبری درباره واقعه عاشورا، از دیرباز توجه بسیاری از جویندگان تاریخ واقعه کربلا را به این کتاب کهن معطوف داشته است. بخشی از اهمیت اخبار عاشورایی طبری، به بهره‌وری گستره طبری از روایات ابومخنف ازدی بازمی‌گردد. ابوالقاسم پاینده از جمله مترجمانی است که تاکنون بنابر روایت طبری از ابومخنف به ترجمه مقتل امام حسین (ع) دست یازیده است. حسین انوری پور در کتابی تحت عنوان استشهاد الحسین (ع) (مقتل الحسین (ع) از تاریخ طبری) که در سال ۱۳۹۷ توسط انتشارات شرکت چاپ و نشر بین‌الملل به زیور طبع آراسته شده است، ترجمه پاینده را برگرفته و به همراه متن عربی مقتل حسینی تاریخ طبری به صورت عربی به فارسی متقابل، منتشر کرده است. هدف نویسنده در نوشتار پیش رو، نقد این کتاب می‌باشد. وی در راستای این هدف، نخست پس از بیان مطالبی در خصوص طبری و کتاب تاریخی‌اش، نقدهای مطرح‌شده بر آن را مورد بحث قرار می‌دهد. سپس، موضوع ترجمه‌های ابوالقاسم پاینده از جمله ترجمه تاریخ طبری را مطرح می‌سازد. در نهایت، با هدف نقد کتاب انوری پور، ترجمه‌ای را که انوری پور در کتابش به نام ترجمه پاینده به چاپ رسانده با آنچه از پاینده در ترجمه تاریخ طبری به چاپ رسیده، مورد مقایسه قرار داده و شاهد مثال‌هایی ارائه کرده است.

کلیدواژه‌ها: ابوالقاسم پاینده، کتاب استشهاد الحسین، مقتل الحسین، تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری، حسین انوری پور، تاریخ اسلام، نقد کتاب، تاریخ صدر اسلام، واقعه عاشورا، مقتل حسینی، کتابسازی.

استشهاد الحسین - عَلَيْهِ السَّلَام - (مَقْتَلِ

الحسین - عَلَيْهِ السَّلَام - از تاریخ طبری)،

مترجم: ابوالقاسم پاینده، گردآورنده: حسین

انوری پور، چ: ۱، تهران: شرکت چاپ و نشر

بین‌الملل، ۱۳۹۷ هـ.ش.

Double Plagiarism: on the Occasion of the Publication of a Maqal Whose Bad Translation is not by Abulqasem Payande

By: Juya Jahanbakhsh

Abstract: The importance of the news included in *History of the Prophets and Kings (Tarikh al-Tabari)* regarding the event of Ashura has long attracted the attention of many seekers of the history of Karbala event to this ancient book. Part of the importance of Tabari's Ashura news goes back to Tabari's extensive use of Abu Mekhnaf Azodi's narrations. Abulqasem Payande is one of the translators who has so far translated maqal of Imam Hossein (AS) according to Tabari's narration of Abu Mekhnaf. Hossein Anvaripoor, in a book entitled *Isteshhad al-Hossein (AS) (Maqal al-Hussein (AS) from the Tarikh al-Tabari)*, which was published in 1397 by the International Publishing Company, has used Payande's translation and published it in the form of Arabic to Persian translation along with the Arabic text of maqal al-Hossein from *Tarikh al-Tabari*. The author's goal in the following article is to criticize this book. To this end, he first discusses the presented critiques of Tabari and his historical book. Then, he discusses the topics of Abulqasem Payande's translations, including the translation of *Tarikh al-Tabari*. Finally, in order to criticize Anvaripoor's book, he compares the translation that Anvaripoor published in his book under the name of Payande's translation with what has been published by Payandeh in the translation of *Tarikh al-Tabari* and provides examples.

Key words: Abulqasem Payande, *isteshhad al-Hussein*, maqal al-hussein, *Tarikh al-Tabari*, Muhammad bin jarir Tabari, Hussein Anvaripoor, history of Islam, book review, the history of early Islam, Ashura event.

التلفيق المثلث للكتب،
بمناسبة انتشار أحد المقالات الذي لم يتم ترجمته السيئة أبو القاسم
باينده
جويا جهانبخش

الخلاصة: منذ قديم الزمان، لفتت أهمية أخبار تاريخ الطبري حول واقعة عاشوراء أنظار الكثير من طلاب معرفة تاريخ هذه الواقعة إلى هذا الكتاب العريق. ويعود جانب من هذه الأهمية التي تمتاز بها أخبار الطبري العاشورائية إلى استفادته الواسعة من روايات أبو مخنف الأزدي.

ويعد أبو القاسم باينده واحداً من المترجمين الذين أقدموا. حتى الآن. على ترجمة مقتل الإمام الحسين عليه السلام استناداً على رواية الطبري عن أبي مخنف.

وقد بادر حسين أنوري پور في كتاب ألفه تحت عنوان استشهاد الإمام الحسين عليه السلام (مقتل الحسين عليه السلام من تاريخ الطبري)، والذي صدر سنة ١٣٩٧ عن انتشارات شركة الطباعة والنشر الدولية، إلى اقتباس ترجمة باينده وإرفاقها بالنص العربي للمقتل الحسيني في تاريخ الطبري، ليصدر كتابه بشكلٍ عربيّ فارسيّ متقابل.

والذي يهدف إليه كاتب المقال الحالي هو نقد هذا الكتاب. وفي هذا السياق يبدأ ببيان بعض المطالب حول الطبري وكتابه التاريخي، ومناقشة ما يوجّه إليه من النقود. ثمّ ينتقل إلى موضوع أعمال الترجمة التي أنجزها أبو القاسم باينده ومنها ترجمة تاريخ الطبري.

وفي ختام المقال، ينتقل الكاتب إلى نقد كتاب أنوري پور، فيقوم بمقارنة الترجمة التي أوردتها أنوري پور في كتابه بعنوان ترجمة باينده، مع تلك التي قام باينده نفسه بنشرها في ترجمة تاريخ الطبري، مع الإشارة إلى بعض الأمثلة على ذلك.

المفردات الأساسية: أبو القاسم باينده، كتاب استشهاد الحسين، مقتل الحسين، تاريخ الطبري، محمد بن جرير الطبري، حسين أنوري پور، تاريخ الإسلام، نقد الكتاب، تاريخ صدر الإسلام، واقعة عاشوراء، المقتل الحسيني، تجميع الكتب.

«دگرها شنیدستی؛ این هم شنو!»^۱ مُرده ریگ پور جریر

مُحَمَّد بن جریر طبری - که خاکش از باران بخشایشهای ایزدی سیراب باد! -، در جهان دانش و اندیشه و دین و رزی اسلامی، نامی بس بلند و آوازه‌ای آرجمند دارد. بویژه دو تألیف مایه‌ور و گرانسنگ وی در تاریخ و تفسیر، اُولى، مُسَمّی به تاریخ الرُّسُل و المُلُوك (یا: تاریخ الأمم و المُلُوك)، و دُومی، مُسَمّی به جامع البیان عن تأویل آئی القرآن (یا: جامع البیان عن تأویل القرآن)، از آرزنده‌ترین آیشخورهای کهن در موضوع خود بشمارند و گمان نمی‌کنم هیچ دانش پژوه راستین در قلمرو این دو موضوع و در حیطه‌ای که طبری در آن به گردآوری گفتارها و داوری و کاوش و پژوهش پرداخته است، خویش را از این دو آیشخور سرشار بی‌نیاز تواند دید. بر این هردو تألیف البته خرده‌ها نیز گرفته‌اند، و گمانی نیست که مُحَمَّد بن جریر طبری، در کار خویش، بناگذازد از لغزش و کوتاهی برکران نبوده است - وَالْعَصْمَةُ لِمَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ -؛ لیک این همه، از آرج و شاخصیت آن دو مامنامه سترگ نمی‌کاهد و همچنان بیشینه خرده‌گیران نیز اینجا و آنجا، مُستقیم و نامستقیم، از دست‌آورد گلان طبری در تاریخ و تفسیر و دیگر دانش‌ها بهره‌ور اند و خویش‌تن را از گستره تگاپوهای علمی عظیم این دانشی‌مرد مردانه دیده‌ور برکران نمی‌دارند و نمی‌توانند داشت.

ناگفته نباید نهاد که بخش بزرگی از قال و مقال‌ها درباره طبری و میراث درخشان فرهنگی و علمی او نیز، یکسره محصول "سوء تفاهم" و پیامد کم‌توجهی به أسلوب تألیف آثاری چون تاریخ و تفسیر اوست.

این آثار که بر بنیاد "سنت محدثانه کهن" تألیف گردیده است، بر مجموعه‌ای از "نقل"ها احتوا دارد که هر یک به قائل جداگانه‌ای بازمی‌گردد و در اعتبار و آرز و همسان نیست و خود گردآورنده کتاب نیز آنها را هم آرز و همسان نمی‌دیده است.

طبری در کتاب خود مجموعه گلانی از گزارش‌های تاریخ‌گزاران پیش از خود را درج کرده و آورده است که امروز بیشینه آثار آنان از دست رفته و کتاب گلان طبری دستیابی ما را به اقوال و اخبار ایشان مُمكن گردانیده است. ما از رهگذر کتاب گرانمایه طبری بر روایت‌های مُختلف حول یک واقعه تاریخی و قوف می‌یابیم، و صور گوناگون روایات را از یک واقعه با یکدیگر برمی‌توانیم سنجید، و نیز چون موافق شیوه محدثانه سند مُشتمل بر زنجیره نامهای راویان را نیز محفوظ داشته است، می‌توانیم به آرزایی سند و بازشناسی یک یک ناقلان و اعتبارسنجی سندی هر روایت نیز دست یازیم و عت و سمن اخبار را از یکدیگر ممتاز گردانیم.^۲

۱. لب دُوم بیت «کون زَم شهراب و رُستم شنو / دگرها شنیدستی؛ این هم شنو» است که در شماری از دست‌نوشته‌های آرخدار و معتبر شاهنامه مندرج است. نگر: شاهنامه، به‌کوشش: جلال خالقی مطلق، دفتر دوم [کنا بتشد بید الوا]، ج: ۱، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹ هـ.ش، ص ۱۱۵.
۲. درباره این مَنهج در تاریخ طبری و نحوه چینش مطالب در آن کتاب، نیز نگر: تحقیق موافق الصحابة فی الفتنة من روایات الإمام الطبری و المحدثین، د. مُحَمَّد محزون، ط: ۲، القاهرة: دار السلام للطباعة و النشر و التوزیع و الترجمه، ۱۴۲۸ هـ.ق، صص ۱۹۱ - ۱۹۸ - ۱۶۶ - ۱۶۸؛ و: منابع تاریخ اسلام، رسول جعفریان، ج: ۱، تهران: نشر علم، ۱۳۹۳

خود طبری نیز اهل مَنهَجِ مُحَدِّثَانِه و نَقْدِ مَتْن و سَنَد بوده و میانِ اخبار و اقوالِ گوناگون از حیثِ اعتبار تفاوت می‌نهاده است.

بیشینه خوانندگانِ عادی که از حلیتِ دانشِ رجال و سَنَد شناسی عاری اند و بویژه مَنهَجِ ویژه مؤلف را در چینشِ نقل‌ها نیک نمی‌شناسند و نمی‌دانند او در نگاهِ اعتبارسنجانه کدام نقل را فراتر می‌نشانیده است و کدام را فروتر، از سربِی و قوفی، غالبِ این نقل‌های گاه ناهمساز را پذیرفته مُحَمَد بن جریر طبری می‌انگارند و به عنوانِ قول و قبولِ طبری مجالِ طرح می‌دهند، و گاه دُرست از همین در، بروی می‌شورند و خُرده‌ها می‌گیرند و به چه و چه‌ها مَنسُوبش می‌دارند.

در واقع، از زُمره دُشوارترین پُرسشهایی که عوام و حواصِ خوانندگانِ تاریخ و فرهنگِ اسلام با آن رویارویند، پُرسشهایی است از این دست که - مثلاً -: آیا تاریخِ طبری در شناختِ تاریخِ صدرِ اسلام مَنبَعِ مَعْتَبَری است؟ آیا برای آگاهی از تاریخِ یکی دو قرنِ نَخَسْتِ اسلامی می‌توان بر تاریخِ طبری اعتماد کرد؟

در پاسخ به چنین پُرسشهایی، دُشواری بسیار و باریکی‌نمایی هست.

براستی شَخْصِ طبری از اَجَلَّةِ دانشورانِ مُسلمان است و کتابِ تاریخِ او درباره رُخدادهای صدرِ اسلام مَنبَعِ بسیار با اَهَمِّیَّتی است؛ لیک نگاهی گذرا به آنچه طبری درباره صدرِ اسلام بَرَقَلَم آورده بَسَنده است تا روشن دارد که او ما را با مجموعه بزرگ و سرشار و انبوه‌ای مُتَراکم و گرانبار از گزارشهای اَخْباریان و دیگرانی رویاروی می‌گرداند که از حیثِ دَقَّت و عَقیدت و جَهتگیری و اَسلوبِ روایتِ هَمسان و هَم‌طراز نیستند و در یک زده‌بندیِ اعتباری جایی نمی‌گیرند و کَم و کَیْفِ اعتبارِ شَخْنِ هریک مقوله‌ای است که جداگانه باید به آن پرداخت؛ کسانی چون: اَبُو مَحْنَف و سَیْف بن عَمْر و ابنِ کَلْبی و عَوَانة بن حَكَم و نَصْر بن مُزَاحِم و مَدائِنی و عُرْوَة بن زُبَیْر و زُهَری و ابنِ اِشْحاق و وَاقِدی و وَهَب بن مُنَبِّه و کَعْبُ الأَخْبَار و ...^۳

طبری خود در آغازِ تاریخش بِاِشَارَتِ یادا آور شده است که - موافقِ شیوهِ بیشینه مُحَدِّثان - دُرستی مَضْمون و مَحْتَوایِ هَرآنچه را در این کتاب نقل و روایت می‌کند پایندان نیست و "عُهده" بر "راوی" است. البتّه او بکلی هم از خود سَلْبِ مَسْئُولِیَّتِ نکرده و پیداست که نه هر خَبَری را نقل کرده و نه همه اَخْبَار را هم اَز و هَم عَرَض و هَم طراز اِنگاشته است.

شَخْنِ خود طبری را که بر آن "اِشَارَت" اِشْتِمال دارد، بخوانید:

«... وَلِيَعْلَمَ النَّاطِرُ فِي كِتَابِنَا هَذَا أَنَّ اعْتِمَادِي فِي كُلِّ مَا أَخْضَرْتُ ذِكْرَهُ فِيهِ مِمَّا شَرَطْتُ أَنِّي رَأَيْتُهُ

۳. صص ۲۲۷ - ۲۳۱.

۳. نگر: مَروِثَاتِ اَبِي مَحْنَفِ فِي تَارِيخِ الطَّبْرِيِّ (عَصْرُ الخِلاَفَةِ الزَّائِدَةِ / دِرَاسَةٌ تَقْدِيَّةٌ)، يَحْيَى بن اِبْرَاهِيم بن عَلِيّ اليَحْيَى، الرِّيَاض: دار العاصِمَة، ۱۴۱۰ هـ. ق. ص ۱۱.

فیه، إِنَّمَا هُوَ عَلَيَّ مَا رَوَيْتُ مِنَ الْأَخْبَارِ الَّتِي أَنَا ذَاكِرُهَا فِيهِ، وَالْآثَارَ الَّتِي أَنَا مُسْنِدُهَا إِلَى رُؤَاتِهَا فِيهِ، دُونَ مَا أُذْرِكُ بِحُجَجِ الْعُقُولِ وَاسْتَنْبِطِ بِنَفْسِي النَّفُوسِ، إِلَّا الْبَسِيرَ الْقَلِيلَ مِنْهُ، إِذْ كَانَ الْعِلْمُ بِمَا كَانَ مِنْ أَخْبَارِ الْمَاضِيْنَ وَمَا هُوَ كَائِنْ مِنْ أَنْبَاءِ الْحَادِثِيْنَ، غَيْرُ وَاصِلٍ إِلَى مَنْ لَمْ يُسَاهِدْهُمْ وَلَمْ يُدْرِكْ زَمَانَهُمْ، إِلَّا بِأَخْبَارِ الْمُخْبِرِيْنَ وَنَقْلِ النَّاقِلِيْنَ، دُونَ الْاِسْتِخْرَاجِ بِالْعُقُولِ، وَالْاِسْتِنْبَاطِ بِفِكْرِ النَّفُوسِ؛ فَمَا يَكُنْ فِي كِتَابِي هَذَا مِنْ خَبَرٍ ذَكَرْنَاهُ عَنْ بَعْضِ الْمَاضِيْنَ مِمَّا يَسْتَنْكِرُهُ قَارِئُهُ، أَوْ يَسْتَشْنِعُهُ سَامِعُهُ، مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ لَمْ يَعْرِفْ لَهُ وَجْهًا فِي الصَّحَّةِ وَلَا مَعْنَى فِي الْحَقِيقَةِ، فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ لَمْ يُؤْتِ فِي ذَلِكَ مِنْ قِبَلِنَا، وَإِنَّمَا أَنَّى مِنْ قِبَلِ بَعْضِ نَاقِلِيهِ إِلَيْنَا؛ وَإِنَّا إِنَّمَا أَذِينَا ذَلِكَ عَلَى نَحْوِ مَا أَدَى إِلَيْنَا».^۵

الْعَرَضُ، دُرُوسَت وَبَيُوسِيْدَه أَن اِسْتِ كِه خَوَانْدَه جَوِيَايِ دِيْدِگَاْهَیِ خُوْدِ مُحَمَّدِ بِنِ جَرِيْرِ طَبْرِي وَ "اِخْتِيَارَات" اَوْ دَر تَفْسِيْر وَ تَارِيْخ ...، مَنَهْجِ وِي رَا دَر نَقْلِ وَ نَقْدِ مَأْتُوْرَاتِ بَارِشِنَاْسَدِ وَ هَر نَقْلِ وَ كُفْتَاْوَرِدِ طَبْرِي رَا كِه بِنَا بَرَهْمَان "سُنَّتِ مُحَمَّدِثَانَه كُهْن" دَر كِتَابِ اَوْ مَنْدَرَجِ اِسْتِ، وَ اِگُوِيَه گَر رَايِ وَ پَسَنْدِ وَ قَوْلِ مُخْتَارِ شَخْصِ اَوْ قَلَمِ نَدِهْدِ.

یکی از ویژگیهای "سُنَّتِ مُحَمَّدِثَانَه كُهْن" که در آثار بسیاری از علمای شیعه و سنی دیده می شود، آنست که مُحَمَّدِثَانِ، اخبار ضعیف و حتی اقوال نامقبول را به واسطه بعضی فوایدی که در آنها هست و خاصه کاربردی که به هنگام "جمع قرائن" و "تقویات یا تضعیف ظنون" دارند، در مؤلفات خود نقل و ثبت کرده اند، و آخیاناً پسینایی که آثار پی گیرندگان این سُنَّتِ رَا فَرَا رُوِي خُوِيْشِ مِي دَارَنْدِ، بَا عَفْلَتِ اَز اَنچِه مَلْحُوْظِ نَظَرِ وَ مَنظُوْرِ نَاقِلِ وَ مُدَوِّنِ اَصْلِي بُوْدَه اِسْتِ، بَرُوِي زَبَانِ طَعْنِ وَ تَعْرِِيْضِ مِي كُشَايَنْدِ وَ اَز بَابِ نَقْلِ اَن اَخْبَارِ اَوْ رَا اَمَاجِ سَرَزَنْشِ وَ نَكُوْهْشِ مِي سَاَزَنْدِ.

بسیاری از آنچه جماعت منسوب به "روشنفکری" در سالهای اخیر در نقد حدیثنامه های کلان مشایخ عظام حدیث خودمان چونان کلینی و مجلسی - قدس الله اَسْرَارَهُمْ - گفته اند و گاه عرصه نقد حدیث را به فراخنای لودگی و "چکگی" بدل ساخته اند، راست از همین در است؛ یعنی از باب راه تَبْرُدَنِ بِه مَنَاهِجِ مَسْلُوْكِ وَ اَدَابِ مَعْمُوْلِ وَ اَعْرَاضِ مَلْحُوْظِ دَر "سُنَّتِ مُحَمَّدِثَانَه كُهْن".

خود مُحَمَّدِ بِنِ جَرِيْرِ طَبْرِي اَز اَن كَسَانِ اِسْتِ كِه اِسْتِنْبَاطِ دَقِيْقِ قَوْلِ مُخْتَارِ اَوْ، مَثَلًا دَر تَفْسِيْرشِ كِه اَكْنَدَه اَز اَقْوَالِ گُوْنَه گُوْنِ اِسْتِ، كَارِ هَر كَسِي نِيْسْتِ.

یکی از دانشمندان حدیث پژوه اهل تسنن که مع الأسف از آگفت برنابستی های ناستوده و تعصبات باطل نیز برگران نیست لیک در شناخت "سُنَّتِ مُحَمَّدِثَانَه كُهْن" نَزْدِ اَهْلِ مَذَهَبِ خُوِيْشِ قُوِيْ دَسْتِ اِسْتِ، اَعْنِي: دَكْتَرِ بَشَّارِ بِنِ عُوَادِ بِنِ مَعْرُوْفِ بَعْدَادِي - هِدَاةُ اللهِ وَ اِيْمَانَا لِلْتِي هِي اَرْكَئِي! -، بَا عِنَايَتِ بِه هَمِيْنِ وَ يَزِيْگِي تَفْسِيْرِ طَبْرِي مَسْمُوْمِي بِه جَامِعِ الْبَيَانِ عَن تَاْوِيْلِ آيِ الْقُرْآنِ (يا: جَامِعِ الْبَيَانِ عَن تَاْوِيْلِ

۴. نسخه بدل: تَمَيِّزُهُ.

۵. تاریخ الطبری (تاریخ الرسل و الملوك)، أبو جعفر محمد بن جریر الطبری، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهيم، ط: ۲، القاهرة: دارالمعارف، ۱۹۷۱ م، ۱/ ۷ و ۸.

القرآن)، با همکاری بعضی دیگر به استخراج اقوالِ مُختارِ وی در تفسیر اهِتمام کرده و در توجیه کار خود از جمله نوشته است:

«... أَصَبَحَ "جامع البیان" کتاباً صَحْحاً یُعْجِزُ عَن قَرَائِئِهِ الْكَثِيرُ مِنَ الْمُتَّفَقِينَ وَ الْمُتَشَوِّقِينَ إِلَى مَعْرِفَةِ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ الْمُخْتَصِّصِينَ بِهِ، فَضْلاً عَمَّا فِيهِ مِنْ ذِكْرِ الْاِخْتِلَافَاتِ الْكَثِيرَةِ فِي التَّفْسِيرِ وَ الْقِرَاءَاتِ وَ الدَّفَائِقِ النَّحْوِيَّةِ وَ اللُّغَوِيَّةِ، وَ كَثْرَةِ الْأَحَادِيثِ الضَّعِيفَةِ، وَ عَدَمِ إِدْرَاكِ النَّاسِ لِمُرَادِ الطَّبْرِيِّ مِنَ الْاِسْتِدْلَالِ بِهَا، إِلَّا مَنْ رَجَمَ رَبِّي، فَصَارَ النَّاسُ يَتَّبِعُونَ فِي كُلِّ هَذَا وَيَضَعُبُ عَلَيْهِمْ إِدْرَاكُ الْمَعَانِي وَ الدَّلَالَاتِ وَ الْأَرَاءِ الَّتِي قَصَدَهَا الْمُؤَلِّفُ وَ أَرَادَ تَثْبِيَّتَهَا، وَ فِي كُلِّ هَذَا خَطَرٌ كَبِيرٌ عَلَى تَكْوِينِ الْعَقْلِ الْمُسْلِمِ حَيْثَمَا لَا يَكُونُ مُتَخَصِّصاً فِي الْعُلُومِ الْإِسْلَامِيَّةِ»^۶.

در همین تفسیر کلانِ طَبْرِي، بسا نقلها هست که سند آن یا محتوای آن موردِ پَسند و تأیید و اعتمادِ خودِ مُحَمَّد بنِ جریرِ طَبْرِي نبوده است، لیک آنها را آورده تا نمودارِ اِسْتِنْباطِ کَدَشْتگان (صحابه و تابعان و نسلهای پس از ایشان) از لغاتِ قرآن و سیاقِ عباراتِ قرآنی باشد، و گواجویی بدین گفتارها و نقلها مانند گواجویی به اشعار و آثارِ عربِ قدیم است که ای بسا در اَسناد و اِسنادِ آن اِنهام باشد لیک دَسْتِ کَم نمودارِ کار بردهایِ زبانی و اِسْتِنْباطِ نسلهایِ پیشین از معانی است، و این فائِدَتِ نه چیزی است که در آن بر اَحَادِيثِ صحاح و اَخْبَارِ مُعْتَبَرِ قَمِيه پَسند اِفْتِصَارِ باید کرد. ای بسا که حتّی در اِسْرَائِيلِيَاتِي که فُلان تابعان در فهم و تفسیر بهمان آیاتِ قرآن آورده اند، شواهدی بر نحوه دریافت و خوانش ایشان از آن آیه یافت شود. عَدَمِ مَقْبُولِيَّتِ و نَأَسْتَوَارِي آن اِسْرَائِيلِيَاتِ، مَقُوله ای است، و دَلَالَتِ آنها بر نوع فهم و خوانشِ ناقِلان و راویانشان، مَقُوله ای دیگر؛ و کَشْفِ این که در سده های نَخَسْت، خوانندگانِ قرآن، چه فهمی از آیاتِ آن داشته اند، کاری است ضرور و ناگزیر که از خلالِ منابعِ گوناگون، از جمله: همین اَسنادِ فرهنگِ و شواهدِ تاریخی، صورت می گیرد؛ و اَمثالِ مُحَمَّد بنِ جریرِ طَبْرِي، هوشیارانه، اَنبوهی از این شواهد و قرائن و اَسناد را از برای ما گرد آورده اند.^۷

«سخن دراز کشیدیم و همچنان باقیست»... نقد میراثِ علمی و رواییِ مُحَمَّد بنِ جریرِ طَبْرِي، باینده و شاینده است؛ لیک در این نقد، چون هر نقدِ دیگر، جانبِ اِنْصَافِ را نباید از دَسْتِ فرو نهاد و بویژه اَرَجِ و کار آمدیِ کار و کارنامه سترگِ طَبْرِي را نباید در برابرِ نِقَاطِ ضَعْفِ اَثَارِ او، یکسره خوار و نابوده اِنگاشت.

۶. تفسیر الطَّبْرِيِّ مِنْ كِتَابِهِ جَامِعِ الْبَيَانِ عَن تَأْوِيلِ آيِ الْقُرْآنِ، هَدْيُهُ وَ حَقَّقَهُ وَ صَبَّطَ نَصَهُ وَ عَلَّقَ عَلَيْهِ: الدُّكْتُورُ بَشَّارُ عَوَّادِ مَعْرُوفٍ - وَ - عِصَامُ فَارِسِ الْخَرَسَانِيِّ، ط: ۱، بِيْرُوت: مَوْسَسَةُ الرِّسَالَةِ، ۱۴۱۵ هـ.ق. / ۱۰ / ۱۸.

۷. از برای چنین رویکردی به میراثِ طَبْرِي، نگر:

تفسیر الطَّبْرِيِّ (جامع البیان عن تأویل القرآن)، أَبُو جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ، حَقَّقَهُ وَ عَلَّقَ عَلَيْهِ: مُحَمَّدُ مُحَمَّدِ شَاكِرٍ، رَاجَعَهُ وَ خَرَّجَ أَحَادِيثَهُ: أَحْمَدُ مُحَمَّدُ شَاكِرٍ، ط: ۲، الْقَاهِرَةُ: مَكْتَبَةُ ابْنِ تَيْمِيَّةَ، ۱ / ۱۶ / ۱۷ - از پیشگفتار پژوهنده -، نیز: ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۸ - از متنِ مُحَسَّنِي -، هَامِش.

این رویکردِ ناقِدانی نیز دارد. نمونه را، نگر:

اِسْرَائِيلِيَاتِ فِي تَفْسِيرِ الطَّبْرِيِّ (دراسة في اللغة و المصادر العبرية)، الدُّكْتُورَةُ آمَالُ مُحَمَّدِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ زَبِيْع، الْقَاهِرَةُ: الْمَجْلِسُ الْأَعْلَى لِلشُّوْنِ الْإِسْلَامِيَّةِ (وزارة الأوقاف)، ۱۴۲۲ هـ.ق.، ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

بَحْثِ بِيَشْتَرُو دَاوَرِي ذَقِيقِ مِيانِ رُوْيَكْرِدِ يَادَشُدِه وَ مُخَالَفَاتِش، بَخْنِي بَغَايَتِ ضُرُورِ لِي اَز حَوْصَلَه سَخْنِگَاوِ مَا بِيْرُونِ اسْت.

آنوشه یاد علامه آیه الله سید مرتضی عسکری (۱۲۹۳ - ۱۳۸۶ ه.ش. ۰) - رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ -، در یکی از بیانات پُر خروش خویش در تبیین دُرُشْتَنَکِی راه تدوین تاریخ صحیح اسلام، از جمله می فرماید:

«... مگر نه این است که امروز همه کسانی که می خواهند زندگانی پیامبر را بررسی کنند، از اروپایی مسیحی و یهودی تا مسلمان مصری و ایرانی، نخستین بار به سیره ابن هشام مراجعه می کنند؟ اما با کمال تأسف باید بگویم که من پس از سالیان دراز تحقیق و بررسی معتقدم - و این اعتقاد را بر زبان می آورم تا بماند - که: هنوز سیره نویسی حقیقت پوش تراز ابن هشام نیامده است! مگر نه این است که امروز هر کس بخواهد تاریخ اسلام را ببیند یا تحقیق کند، به تاریخ طبری رجوع می نماید، و بسیاری از بزرگان علمای مکتب خلافت، او [= طبری] را امام المورّخین می دانند؟ اما من معتقدم که او در ترویج مَجعولات، گوی سبقت از همه مورّخان زبوده است.

... این بُت ها که عظیم ترین سدّ راه فهم اسلامند، باید شکسته شوند. از قلم این بنده، تاکنون چهار جلد کتاب طبع شده، و در آنها تاریخ طبری مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. از این مَرَحَمَت خُداوند مَنان شاکرم که به دست این بنده ضعیف خودش، این بُت بزرگ را شکسته است. با این کتابها، یعنی دو جلد عبد الله بن سبا و دو جلد خمسون و مائة صحابی مَخْتَلَق، طبری در نظر حقیقت جوی بی طرف، شکسته شده است.

... ما تا بد آموزان تاریخ اسلام و جَعالان و تحریف کنندگان را تشخیص ندهیم و تا طبری و ابن هشام و پیروانشان را معتبر بدانیم، نه شخصیت های مثبت اسلام را خواهیم شناخت و نه شخصیت های منفی آن را. ...^۹

من بنده البتّه با این شیوه داوری علامه عسکری - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَحْمَةً وَاسِعَةً - درباره طبری و ابن هشام و أمثال ایشان همداستان نیستم و قدری از شدت و جدّت آن را ناشی از خصوصیات روحی علامه عسکری و شور و "حماس" و خوی و خیم خاصّ ایشان در نقد و موضع گیری می دانم؛^{۱۰} لیک حتّی اگر چند و چون ماجرا همین گونه باشد که این مُحَقِّق سَخِثْکُوش خُدم تَلَقّی فرموده و به زبان آورده است، باز نباید پنداشت مآمنامه هائی چون تاریخ طبری و سیره ابن هشام یکسره بی آرج و بی اعتبار می شوند!! ... چُنین نیست!

گواه مدّعی من، کُنِشِ خودِ علامه عسکری - طَيِّبَ اللَّهُ تَرَاهُ وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ - است که وقتی

۸. نقش آئینه (علیهم السلام) در احیای دین، سید مرتضی عسکری، ج: ۲، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۵ ه.ش. ۴۳۷ / ۱۰ و ۴۳۸.

۹. از برای نظیر همین ایستارها از آن فقید، نگر: تاریخ القزوینی (فی تراجم المنسبین و المعروفین من اعلام العراق و غیرهم / ۱۹۰۰ - ۲۰۰۰)، الدكتور جودت القزوینی، ط: ۱، بیروت: الخزانة لإحياء التراث، ۱۴۳۳ ه.ق.، ۲۸ / ۳۰۶ و ۳۰۷.

۱۰. از برای وقوف بر و حیات آن عالم مجاهد، نمونه را، نگر: تاریخ القزوینی، الدكتور جودت القزوینی، ط: ۱، ۱۴۳۳ ه.ق. ۲۸ / ۳۰۲ و ۳۰۳.

می خواهد مَقْتَلِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ - را به نگارش درآرد^{۱۱}، باز بیش از همه بر تاریخ طبری و کتابهایی که بر آن مکتبی اند (مانند الکامل ابن اثیر) یا کتابهایی که روایاتشان در این باب با نقلهای طبری آبشخوری مشترک دارد (مانند الإرشاد شیخ مفید)، تکیه می کند^{۱۲}.

باری، کتاب تاریخ طبری، در پهنه ای از "تاریخ" که آن را پوشش می دهد، بی هیچ شک و ریب، یکی آرزنده ترین گنجینه های "نقل" های تاریخی و آبشخور بنیادین برخی از برجسته ترین تاریخنامه های سپسین است. تاریخنگاران بزرگ و فرهنگ آفرینی چون ابوعلی مسکویه و ابن اثیر، در آن قلمرو تاریخی که تحت پوشش تاریخ طبری است، عمده - و نه همه جا - گزارشهای طبری را بازتدوین و تَلخیص و تحریر کرده اند و آبشخور بنیادین تاریخنگاری ایشان، همانا کتاب مایه و رمحمد بن جریر طبری بوده است^{۱۳}.

تاریخ طبری را "مهم ترین و قدیم ترین کتاب تاریخ جهان" می دانند^{۱۴}؛ و مایه سرفرازی ماست که یک ایرانی مسلمان و یکی از خدمتگزاران مخلص اسلام و قرآن و تربیت یافتگان مکتب پُرفروغ و خوی محمدی و کسی که عمر خود را وقف شناختن و شناساندن کتاب و سنت و فقه و دیگر معارف اسلامی کرده است، "شیخ المورخین" و فراهم آورنده این تألیف مُنیف است.

تاریخ طبری، براستی گنجی است فزون مایه و بیش بها؛ و آن همه شیبیدن فرهیختگان قدیم بر آن، و آن همه روی آوری از آوان تألیف بدان، بیره و نابجا نبوده است.

آورده اند که تنها در خزانه کُتُب العزیز بالله، فرمانروای فاطمی مصر (ف: ۳۸۶ ه.ق.) که او را به کتاب و

۱۱. دابنهوران تَوْجُّه دازند که علامه عسکری - رَوْحُ اللَّهِ رَوْحُهُ - به طور مُستَقِل کتابی در شرح شهادت امام حسین - عَلَيْهِ السَّلَام - نوشته بوده؛ بلکه این مَقْتَل را در ضمن کتاب آرزنده معالم المدرستین به قلم آورده است؛ سپس ثرآن را ابتزاع کرده و جداگانه نیز منتشر نموده اند.
۱۲. سنح: مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِ السَّلَام -، علامه سید مرتضی عسکری، به همراه مقدمه ای از استاد مُحَمَّد عَلِي جوادان، گردآورنده: مَوْتَسَّسَةُ إِيمَانِ مَانِدْغَار، ج: ۱، قُم: اِنْتِشَارَاتِ مُطْبِع، ۱۳۹۲ ه.ش. / ۱۴۳۴ ه.ق.، ص ۳۳ و ۳۵ و ۳۶ و ۴۰ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ...

۱۳. بررسی سنجشگرانه میان تاریخنامه های تاریخنگارانی چون ابوعلی مسکویه و ابن اثیر و کتاب طبری، از این دیدگاه، خود کاری است معنی دار که نوع بهره جویی و تَلقی این تاریخنگاران را از "نقل" های طبری مُبَيَّن می دازد.
چنین بررسی های سنجشگرانه ای، از دیرباز، تَوْجُّه شماری از پژوهندگان متون اسلامی را به خود معطوف داشته است.
از جمله، موضوع رساله دکتری خاؤرشناس بنام آلمانی، کارل بروکلمان (۱۸۶۸ - ۱۹۵۶ م.)، که به پیشینه تودور نوئلده که اختیار شده بوده و در سال ۱۸۹۰ م. در استراسبورگ به چاپ نیز رسیده است، بررسی رابطه کامل ابن اثیر با تاریخ طبری بود.
(نگر: خاطرات کارل بروکلمان، ویرایش: رودولف زلهایم، ترجمه: مهران آرزنده، ج: ۱، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۷ ه.ش.، ص ۱۲ و ۸۴).

درباره موضوع اخیر الذکر نیز نگر: تاریخنگاری و تاریخنگاری ابن اثیر (نقد و بررسی تاریخ الکامل)، علی سالاری شادی، ج: ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۷ ه.ش.، صص ۸۴ - ۹۷.

باید تَوْجُّه داشت که فی المثل در باب همین ابن اثیر، هرچند «تاریخ طبری برای دوره طولانی چندین قرنی منبع اصلی ابن اثیر بود» و بی شک «در رأس منابع او قرار داد»، ابن اثیر را تنها «ناقل» مطالب طبری تَلقی نیابد کرد؛ بلکه می توان گفت «ابن اثیر متن تاریخ طبری را تا حدی پُروراند» است و «آن را در طرح و قالبی نوربخته» (همان، ص ۸۴ و ۸۵).

۱۴. سنح: ایوان شناسی (مجله)، س ۹، ش ۳۳، بهار ۱۳۷۶ ه.ش.، ص ۱۵۲ (از مقاله «چگونه کتاب تاریخ طبری به انگلیسی ترجمه شد؟» به قلم محمود امیدسالار).

أدب اِهتمامی بلیغ بوده است، بالغ بر بیست دَسْتَنوشت از این کتابِ اَزْمَند نگاهداری می شده که یکی از آنها به حَظِّ خود مُؤَلَّف بوده است.^{۱۵}

خیالی که هم اکنون در دماغ دارم، این است که نه تنها امروز، که ای بسا تا دیر زمانی پس از این، ما، در کارهای تاریخی پژوهانه خود، بناگیز از تاریخ طبری بهره بسیار خواهیم جست، و سزنده تر آن است که به جای ایستارهای سلبی تفریطی یا ایجابی افراطی، در طریق استفاده از آن بصیرت حاصل کنیم و با چشمان باز به بازخوانی و بازفهمی این میراث ارجدار فرهنگی بکوشیم.

شماری از دانشوران بینش‌مند چونان خود علامه عسکری و شیخ محمد حسن آل یاسین^{۱۶} و جز ایشان، گامهایی در راه این بازخوانی حُجسته و بازفهمی فرخنده برداشته‌اند؛ لیک بدان گامها بسنده نتوان کرد و باب بازخوانی و بازفهمی کوششهای همین ناقدان و صیرفیان نیز هم‌چنان مفتوح است.

یادگار پاینده

یگانه ترجمه نسبتاً کامل متن بزرگ تاریخ طبری به زبان فارسی، ترجمه زنده یاد ابوالقاسم پاینده است - عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ.

ترجمه و تحریر کهن تاریخ طبری که به نام "تاریخ بلعمی" اشتهار یافته، چندان آزاد و تحریر آمیز و مُتَصَرِّفانه بوده است که خود تاریخنامه‌ای علی‌حدّه در شمار است؛ بل تاریخنامه‌هایی علی‌حدّه (چون بیش از یک تحریر از آن در دست است و میان تحریرها تفاوت‌های چشمگیر و نمایان هست).

بخشهای کوچک یا بزرگی از تاریخ طبری نیز ضمن کتابهای دیگری به طور مستقل به زبان فارسی درآمده است که یادکردنی‌ترینشان، کوشش ارزنده آنوشه‌یاد استاد دکتر علی‌رضا شاپور شهبازی است - رَحْمَةُ اللهِ تَعَالَى - در ترجمه بخش ساسانیان تاریخ طبری^{۱۷}.

باری، یگانه ترجمه نسبتاً کامل تاریخ طبری، همان ترجمه زنده یاد ابوالقاسم پاینده است.

ابوالقاسم پاینده (۱۲۸۷ - ۱۳۶۳ ه.ش.)، نویسنده و مترجم و روزنامه‌نگار نامی و هم‌چنین از رجال سیاسی عصر پهلوی است^{۱۸} که قلمی روان و روشن داشت و در کار نوشتن و ترجمه صاحب سلیقه

۱۵. نگر: تحقیق موافق الصحاحیه فی الفتنه من روایات الإمام الطبری والمحدثین، د. محمد أمزون، ط: ۲، القاهرة: دار السلام للطباعة والنشر والتوزیع والترجمة، ۱۴۲۸ ه.ق.، ص ۱۶۹.

۱۶. نگر: نصوص الزبدة فی تاریخ الطبری، الشیخ محمد حسن آل یاسین، ط: ۳، بیروت: منشورات دار مکتبة الحیاء، ۱۳۹۷ ه.ق.

۱۷. تاریخ ساسانیان (ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی)، ترجمه [و تحقیق و تعلیقات: علی‌رضا شاپور شهبازی، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹ ه.ش.

۱۸. از برای آگاهی‌های زندگینامه‌نگاشتی درباره ابوالقاسم پاینده، عجلاله نگر:

پژوهشگران معاصر ایران، هوشنگ ایزاد، [ج: ۹؛ ویژه مجتبی میثوی]، ج: ۱، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۸۵ ه.ش.، صص ۳۲۰ - ۳۲۹؛ و: نادره کاران، ایچ افشار، به کوشش: محمود نیکویه، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۳ ه.ش.، صص ۵۴۸ و ۵۴۹؛ و: بررسی ترجمه‌های قرآن کریم: ترجمه مرحوم ابوالقاسم پاینده (از سلسله نشستهای قرآن پژوهی دوازدهمین نمایشگاه بین‌المللی قرآن کریم)، زیر نظر: محمد سمیعی، گردآوری و ویرایش: حسین علی طاهری، ج: ۱، قم: صبح صادق، ۱۳۸۴ ه.ش.، بویزه صص ۱۰ - ۱۲ و ۳۷ - ۴۱ و ۵۵ - ۶۰؛ و: دانشنامه

بود. پاینده در نجف آباد اصفهان زاده شد. قدری تحصیلات علوم سنتی اسلامی - و به اصطلاح امروز: "حوزوی" - داشت که به روزگار طلبگی اش در نجف آباد و اصفهان (۱۳۰۱ - ۱۳۰۹ ه.ش.) بازمی‌گشت، و به همین مناسبت نیز، چندی در آیام جوانی در زری دستار بندان بود. این آقا شیخ ابوالقاسم نجف آبادی "ی آن روز و" پاینده "ی سپسین، از توشه عربیتی که در همین دانش اندوزی های طلبگی فراهم آورد تا پایان عمر بهره ها برد و اگرچه با زبانهای انگلیسی و فرانسه نیز قدری آشنائی یافت، مهم ترین و ماندگارترین آثار قلمی اش را از رهگذر همین عربی دانی و آشنائی با مثنوی اسلامی به یادگار نهاد؛ چنان که در سال ۱۳۳۶ ه.ش.، به خاطر ترجمه قرآن کریم، جایزه بهترین کتاب سال را دریافت کرد، و بلند آوازه ترین کتابش نیز نهج الفصاحه شد که شهرتش از مرزهای ایران هم درگذشته و به یکی از مثنیهای همگانی تبدیل گردیده است. در کنار این دو یادگار آرجمدار، یعنی ترجمه قرآن کریم و تألیف نهج الفصاحه - که گفت و گوی از هریک خورای گفتاری جداگانه است -، ترجمه های جافتاده او از تاریخ سیاسی اسلام و تاریخ عرب و مروج الذهب و التنبیه و الإشراف، و البته تاریخ طبری، درخور یادکرد و هنوز که هنوزست، زنده و "پاینده" و مورد استفاده اند.

بیشترین دیگر تجارب قلمی پاینده، خاصه آنچه در زمینه طنزنویسی و داستان نویسی کرده، بدین پایه مقبول نیفتاده است.

فعالیتهای سیاسی پاینده، و از آن جمله: نمایندگی اش در دوره های بیست و یکم و بیست و دوم مجلس شورای ملی هم - که در آنها به وکالت نجف آباد برگزیده شده بود -، احتمالاً در پس پسین ترین لایه های شایان ذکر حیات فرهنگی وی واقع می گردد و رعبت چندان در گوینده و شونده بر نمی انگیزد.^{۱۹}

پاینده، به واسطه عربی دانی اش به تصدی بخش عربی کتابخانه پهلوی نیز برگزیده شد. وی پس از درگذشت امام شوشتری، متصدی پیشین بخش - که او نیز مردی عربی دان بود -، بدین سمت منصوب گردید.^{۲۰}

اگر گفته شود: مهم ترین جنبه شخصیت فرهنگی و علمی انوشه یاد ابوالقاسم پاینده، همین بُعد ترجمانی وی از زبان عربی کهن است، گویا سخنی برگزاف نباشد.

۱۳۷۹ ه.ش. (ص ۵۰۲ و ۵۰۳؛ "پاینده، ابوالقاسم" به قلم مالک حسینی)؛ و: شبیه خاطرات، دکتر علی بهزادی، ج: ۱، تهران: انتشارات زرین، ۱۳۷۵ ه.ش.، صص ۱۲۹ - ۱۴۰.

۱۹. خود پاینده هم از بعضی نگاهبویهای سیاسی اش با دلزدگی و بی دماغی یاد کرده است (سنج: مرده کشان جوان و شانزده داستان دیگر، ابوالقاسم پاینده، ج: ۲، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷ ه.ش.، صص ۲۵۵ و ۲۵۹)؛ لیک شاید ترین ملامت نامانی اعتمادی کلی نباید کرد... کم نیستند کسانی که مولعانه در عالم قدرت و سیاست دست و پا می زنند و پیوسته نیز از اشتغال سیاسی اظهار ملامت و ابراز بیزاری می کنند ولی در عمل دوری از نهاد قدرت را از زمره "محظورات" قلم می دهند و هرگز بر نمی تانند... به تعبیر عوام (که این بنده در شمار ایشانم): "با دست پس می زنند و با پا پیش می کشند"؛ و به بیان نغزو دلایزو و شکر امیر حکیم نظامی گنجه ای: "نخواهم گوید و خواهد به ضد جان" (خسرو و شیرین، به اهتمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبعه آرمان، ۱۳۱۳ ه.ش.، صص ۱۴۶).

۲۰. سنج: ناگفته ها، خاطرات دکتر عنایت الله رضا، در گفت و گو با: عبدالحسین آذرنگ؛ علی بهرامیان؛ صادق سجادی؛ علی همدانی، ج: ۱، تهران: نشر نامک، ۱۳۹۱ ه.ش.، صص ۲۸۳.

ترجمه پاینده از تاریخ طبری، همین گونه که هست، کاری بزرگ است و نمودار همتی بلند و حوصله‌ای فراخ؛ لیک نه تنها انسان که بر پشت صفحه عنوانش درج گردیده، «با حذف اسناد و روایتهای مکرر» است^{۲۱}، در بعضی جایها، افتادگی‌ها و مخدوفاتی هم دارد.

نمونه را، در گزارش کارزارهای روز عاشورا، سروده نه بی‌نتی "کعب بن جابر" گجسته را که در پاشخ خواهرش گفته بوده است، و حکایت پاشخگویی منطوم "رضی بن مُنقذِ عبّدی" و سه بیت منقول از وی و هم‌چنین متن رجز منقول از عمرو بن قرظۀ انصاری^{۲۲}، همه را، یکسره و بی هیچ اشارتی از قلم انداخته^{۲۳} و متن گزارش طبری را ناقص کرده است؛ حال آن که این نصوص، بخشی از گزارشهای راجع به روز عاشورا و مورد توجه و حاجت کسانی است که به اینگونه گزارشهای تاریخ طبری اهتمام دارند و نصوص طبری را در کتب مقاتل و جزآن پی می‌گیرند و از این روی شایسته بوده است حتماً به فارسی ترجمه شود.^{۲۴}

زمانی از استاد فقید مهرآیینم، روانشاد جمشید مظاهری (شروشیار) - رضوان الله تعالی علیه -، شنیدم که (گویا به خواستاری اولیای "بنیاد فرهنگ ایران" که بانی انتشار ترجمه مذکور بود)، یکی از فضیلابی عربی‌دان (که آن مرحوم نامش را نیز بُرد) این ترجمه را با اصل عربی برسنجیده بوده و افتادگی‌ها را که به اندازه یک مجلد می‌بوده است گردآورده و آن را آماده چاپ می‌داشته است؛ ولی پسان‌تر از آن کتاب که مکمل ترجمه پاینده می‌بود، خبری نشد که نشد!

دکتر علی بهزادی، روزنامه‌نگار مشهور معاشر پاینده، نوشته است:

«درباره ترجمه‌های ابوالقاسم پاینده، زیاد بحث شده. بعضی آنها را تحسین می‌کردند، ولی عده‌ای به ترجمه‌های او ایرادهائی داشتند؛ از جمله، درباره ترجمه تاریخ طبری شنیدم که می‌گفتند ترجمه دیگری لازم دارد.»^{۲۵}

می‌نویسم:

ترجمه متنهایی مدرسی و عمیق و عریق چونان مکتوبات مسعودی و طبری، و فراتر از اینها: نصوص کتاب و سنت، کار یک مترجم عادی نیست. مترجم چنین متنها باید خود محقق هم باشد و اوقات

۲۱. نگر تاریخ طبری (یا: تاریخ الرّسل و الملوك)، محمّد بن جریر طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ص ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ ه.ش.، پُست صفحه عنوان / مقابل ص ۱.

۲۲. سنخ: تاریخ الطبری (تاریخ الرّسل و الملوك)، أبو جعفر محمّد بن جریر الطبری، تحقیق: محمّد أبو الفضل ابراهیم، ط: ۲، القاهرة: دارالمعارف، ۱۹۷۱ م. ۵ / ۴۳۳ و ۴۳۴.

۲۳. سنخ: تاریخ طبری (یا: تاریخ الرّسل و الملوك)، محمّد بن جریر طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، ج: ۲، تهران: شرکت انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲ ه.ش. ۷ / ۳۰۳۴ و ۳۰۳۵.

۲۴. همان سروده "کعب بن جابر" خود از مظاهر و شواهد نمایان حضور و کیشگری رویکرد اندیشگی "عثمانیان" در واقعه عاشوراست (سنخ: بازتاب تفکر عثمانی در واقعه کربلا: محمّد رضا هادیت‌پناه، ج: ۲، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۱۷۹) که از برای فهم مستقیم و تحلیل درست آن رخداد خونبار، فهم این حضور و کیشگری، واجد اهمیّت بسیار است.

۲۵. شبیه خاطرات، دکتر علی بهزادی، ج: ۱، تهران: انتشارات رزین، ۱۳۷۵ ه.ش.، ص ۱۳۹.

فراوانی را در سرکار فهمیدن و فهمانیدن بسیاری از عبارات کند. زبان و قلمی که خوی روزنامه نگاری و طنزپردازی بر آن چیره شود^{۲۶} و ذهنی که به سوداهای سیاسی نگران گردد، حتی اگر صاحب این ذهن و زبان، نویسنده ای چیره دست و پرتوان و قلم گردان چون ابوالقاسم پاینده باشد، خورای چنان کارهای عمده طاقث سوز تاب زبانی حوصله فرسائی نیست. قلم گرم و گیرا داشتن، چیزی است، و مُحَقِّق و مُدَقِّق و نُکته سنج و متن پژوه بودن، چیز دیگر.

چنین می نماید که برخی در ستایش ترجمانی ابوالقاسم پاینده راه افراط پیموده اند، و گویا قَلَّتِ عَدَدِ مُتَرْجِمَانِ بَرَجَسْتِه ای نیز که هم عربی بدانند و هم قلم فارسی "قابل تحمُد"ی داشته باشند!، به فزونی رونق بازار پاینده که به هر روی مردی فاضل و خوش قلم بود^{۲۷}، مدد رسانیده است.

هرچند «بعضی از آدب‌دانان و آدبشناسان معاصر معتقدند که پاینده، فارسی و عربی را به یک اندازه می دانست و همین مهارت باعث شده است که وقتی خواننده ای مشغول مطالعه ترجمه های پاینده است، احساس نکند که این اثر ترجمه [می] باشد، و به عبارت دیگر، [ترجمه های پاینده] بوی ترجمه نمی دهند»^{۲۸}، بررسی دُرست و دقیق ترجمه های پاینده، به هیچ روی، ما را به چنین داوری های اغراق آمیز رهنمون نمی گردد.

به نظر می رسد این داوری ها، مقرون به واقعیت نیست و بیش از آن که خاستگاهی دانشی و پژوهشی داشته باشد، بر عواطف و هیجانات گوینده ای متکی است که حوصله ای کافی از برای بررسی ناقدانه ریخته های قلم شخصیت مورد گفت و گوئی نداشته است.

در کارنامه ترجمانی پاینده ترجمه قرآن کریم نیز هست.

ترجمه پاینده از قرآن کریم، از حیث پیشبرد نثر فارسی ترجمه، و از چشم انداز ارائه ترجمه قرآن به نثری روشن و روان، نقطه عطفی در تاریخ ترجمه قرآن کریم بوده است^{۲۹}؛ لیک از حیث دقت و محققانگی، از همان اوان ظهور و زمان انتشار، با خرد گیری های بعضی از نخبگان علمی و دینی مواجه گردیده. استاد شهید، آیه الله مرتضی مطهری - بَرَدَ اللهُ مَضَجَعَه -، از نخستین کسانی بود که رسماً درباره این ترجمه اظهار نظر انتقادی کرد و بر این ترجمه نقدی نوشت^{۳۰}،^{۳۱} همچنین آنوشه یاد استاد علامه سید

۲۶. «پاینده... مدتی [هم] نامه صبارا منتشر می کرد که مجله ای هفتگی بود و مطالبش اغلب از زمره قضا های مبتذل و عامه پسنند.»
نادره کاران، ایچ افشار، به کوشش: محمود نیکویه، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص: ۵۴۸.

درباره این مجله عوام پسنند و شگرد پاینده در تبلیغ و ترویج آن، و نیز آن اشتباهات پاینده که به تعطیلی مجله اش منجر گردید، نگر: بشبه خاطرات، دکتر علی بهزادی، ج: ۱، ۱۳۷۵ ه.ش.، صص ۱۳۰ - ۱۳۷.

۲۷. درباره قلم توانای پاینده، از جمله: در داستان نویسی، و ستایشی که أمثال أحمد شاملو نثار نثار کرده اند، نگر: بشبه خاطرات، دکتر علی بهزادی، ج: ۱، ۱۳۷۵ ه.ش.، صص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۲۸. بررسی ترجمه های قرآن کریم: ترجمه مرحوم ابوالقاسم پاینده، ج: ۱، قم: ضیح صادق، ۱۳۸۴ ه.ش.، ص: ۳۷.

۲۹. سنج: دانشنامه جهان اسلام، ۵ / ۵۰۲.

۳۰. نیز سنج: همان، همان ج، همان ص.

۳۱. این نقد، نخستین بار به چاپ رسید در:

مَحَمَّدِ فَرْزَانَ - رَحِمَهُ اللهُ وَأَسْكَنَهُ فَسِيحَ جَنَاتِهِ -، نگارشِ نُقْدِي مَبْسُوطِ رَا بَرَايِنِ تَرْجَمَةِ آغَا زَيْدِ كِه دَر مَجَلَّةِ يَغْمَا اِنْتِشَارِ مِي يَافَت وَ يَسَانِ تَر دَر مَجْمُوعَةُ مَقَالَاتِ آن بُّرُگ كِه گِرْد آوَرْدَنَد، باز چاپ شد^{۳۲}.

نقدِ علامه فَرْزَانَ بَر تَرْجَمَةُ پَایِنْدِه، سَخْت خُرْدِه بَيْنَانِه بُوَد وَ اَز لَعَزِشْهَایِ كُوچَك تا مَواردی را كِه بِه تَعْبِيرِ خُودِ فَرْزَانَ «رُسَوایی»^{۳۳} بُوَد، شَامِلِ مِي شُد. البَتَّه اَيْنِ نُقْدِ هِيچْگَاه بِه فَرَجَام نَرَسِيد؛ وَ دَر آن زَمَان، دَر يَغْمَا، عِلَّتِ اِنْقِطَاعِ نِگارشِ وَ نَشْرِ آن سِلْسِلِه مَقَالَاتِ را «عَارِضَةُ چَشْمِ» اُسْتاد كِه «آن جَناب را از نوشتنِ زياد منع مِي كُنَد»^{۳۴} عنوان كَرْدَنَد؛ لِيك پُشْتِ پَرْدَةُ دَاسْتان نَه اَيْنِ بُوَد.

بِه رِوَايَتِ مُدِيرِ مَجَلَّةِ يَغْمَا، رِوَايَتِ اُسْتاد حَبِيبِ يَغْمَائِي - تَعَمَّدَةُ اللهُ بِوِاسِعِ رَحْمَتِهِ -، هَنگامِي كِه اِنْتِقَاداتِ فَرْزَانَ اَز تَرْجَمَةُ پَایِنْدِه دَر دُو سَه شُماره اَز مَجَلَّةِ يَغْمَا بِه چاپِ مِي رَسَد، پَایِنْدِه بِالْوَاسِطِه پِيغامِ مِي دَهَد كِه اَز نِوِشْتَنِ وَ چاپِ كَرْدَنِ خُود دَاري كُنَنَد وَ تَهْدِيدِ مِي كُنَد كِه يَغْمَائِي وَ مَجَلَّةِ اش را تَوْقِيفِ مِي كُنَد.^{۳۵}

مَگَر پَایِنْدِه چِه كاره بُوَدِه اسْت كِه بَتِوانَد چُنين تَهْدِيدِي كَرْد؟ ... يَغْمَائِي تَصْرِيحِي نَكْرَدِه اسْت؛ وَلِي نِوِشْتِه كِه: «مَن جِوابِ دادَم: دَر آن اِدَاره كِه تَوْعُضُوهَسْتِي مَن رِئِيسِ هَسْتَم»^{۳۶} ... كُدام اِدَاره؟ ... نَمي دانيم. ... جِوابِي كِه يَغْمَائِي دادِه، طَعْنُهُ خَالِي اسْت يا «سُخَن رَا رُويِ با صَاحِبِ دِانِست»!

هَر چِه هَسْت، پَایِنْدِه، مَرْدِي مُتَنَفِّذِ بُوَدِه اسْت. كُفْتِه مِي شَوَد كِه يَكِچَنَد نِيز - بِه هَمراهِ «عَلِي دَشْتِي» مَعْلُومِ الحَالِ وَ «عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَرَا مَرزِي» - دَر كَارِ «سَانَسُور» مَطْبُوعاتِ با حُكُومَتِ وَ قُوتِ هَمْكَارِي دَاشْتِه اسْت؛ وِلِوَأَن كِه ايشانِ كَارِ خُودِ را «سَانَسُور» نَمي دانِستِه وَ «راهنمايي» نِوِيسَنْدِگانِ تَلَقِّي مِي كَرْدَنَد!^{۳۷}

الْقِصَّة، هَر چَنَد يَغْمَائِي پاشُخِي دُرُشْتِ فَرَسْتاد، با بَر خُورْدِ نَاجِوانِ مَرْدانَه پَایِنْدِه، عاقِبَتِ رِشْتَه اِنْتِشَارِ آن مَقَالَاتِ اِنْتِقَادِي بُرِيدِه شُد وَ بظَاهِرِ «فَرْزَانَ كِه أَهْلِ جَدَلِ وَ جِدالِ نَبُود، دُنْبالَه بَحْثِ را نِگَرِفتِ وَ نُقْدِ او نَاطِمَامِ مانَد»^{۳۸}. يَغْمَائِي مِي گُويَد: «فَرْزَانَ جِائِي تَهِي كَرْد وَ هَر چِه اِلْتِماسِ كَرْدَم كِه اِدَامِه دَهَد نَپَذِيرُفْت»^{۳۹}. ... بِه هَر رُويِ، پَایِنْدِه، با آن كِه «دَر تَرْجَمَةُ آياتِ اِشْتِباهاَتِي بَسِيارِ دَارد» وَ مِي تِوانِست

مَجَلَّةِ يَغْمَا، س. ۱۱، ش. ۱۱۸ (أردیبهشت ۱۳۳۷ ه.ش.)، صص ۷۸ - ۸۴.

يَسَانِ تَرِ باز چاپ شد دَر:

مَجَلَّةِ بِنِنات، س. ۳، ش. ۱۲ (۱۳۷۵ ه.ش.)، صص ۹۶ - ۱۰۴؛ تَوْ رِزْسي تَرْجَمِه هَایِ قُرْآنِ كَرِيم: تَرْجَمَةُ مَرْحُومِ أَبِوالقاسِمِ پَایِنْدِه، ج: ۱، قُم:

صُبْحِ صَادِق، ۱۳۸۴ ه.ش.، صص ۴۳ - ۵۳؛ ...

۳۲. نَگَر: مَقَالَاتِ فَرْزَانَ، بِه اَهْتِمَام: اَحْمَدِ اِدَاره چِي گِيلاني، ج: ۱، تِهْران، ۱۳۵۶ ه.ش.، صص ۳۲۴ - ۴۱۴.

۳۳. نَگَر: هَمَان، ص ۴۰۹.

۳۴. نَگَر: هَمَان، ص ۴۱۰.

۳۵. نَگَر: خَاطِرَاتِ حَبِيبِ يَغْمَائِي اَز رُوزِگَارِ مَجَلَّه نِوِيسِي (تَرْگِرْفَتِه اَز مَجَلَّه آيِنْدِه)، بِه كُوشِشِ: اِيچِ اَفْشار، ج: ۱، تِهْران: اِنْتِشَاراتِ طَلابِه،

۱۳۷۲ ه.ش.، ص ۶۶.

۳۶. هَمَان، هَمَانِ ص.

۳۷. نَگَر: شِبْه خَاطِرَاتِ، دَكْتَرِ عَلِي بَهزادِي، ج: ۱، ۱۳۷۵ ه.ش.، ص ۱۳۲.

۳۸. هَمَان، ص ۱۳۹.

۳۹. خَاطِرَاتِ حَبِيبِ يَغْمَائِي اَز رُوزِگَارِ مَجَلَّه نِوِيسِي، بِه كُوشِشِ: اِيچِ اَفْشار، ج: ۱، ۱۳۷۲ ه.ش.، ص ۶۶ وَ ۶۷.

از اینتقادات اهل‌یثمتندانی چون سید محمد فرزانه در اصلاح و بهسازی کار خود حظ وافر برد، با آن برخورد ناتراشیده‌وار، طریقی استقامت آن مقاله‌ها را ناهموار ساخت و «فرزان را از این خدمت مقدس بازداشت»^{۴۰} و خود و دیگران را از نقدهای روشنگر سخن بصیری چون علامه سید محمد فرزانه که در همان عصر خود و با وجود حضور نوابی از ائمه اذیبت و عزیت، در میان فاضلان و سرآمدان مشار بالبنان بود، محروم گردانید.^{۴۱}

ترجمه پاینده، در کنار ستاینندگان نامدانش^{۴۲}، منتقدان سختگیر خردبینه دیگری نیز داشت.

نمونه را، استاد زنده‌یاد علامه مجتبی مینوی - تَعَمَدَةُ اللَّهِ بَعْفَرَانِه! - که در کار و بار دانش، و از جمله: "ترجمه"، سختگیری‌های بسیار داشت^{۴۳}، بالطبع ترجمه کسی چون پاینده را نقدرها جدی نمی‌گرفت

۴۰. همان، ص ۶۷.

۴۱. گویا پاینده، از بُن، از بابت نقد جدی ترجمه‌هایش زیاد تلخکام می‌شده است.

استاد دکتر فتح‌الله مجتبیانی - طال بقاءه -، در بیان خاطرات خویش از کار ویرایش یادآور شده است که ویرایش ترجمه پاینده را از کتاب تاریخ عرب فیلیپ خلیل جتی او برعهده داشته است و بر سر این کتاب، کارش با مترجم به "فحش و فحش‌کاری" کشیده است! ... استاد مجتبیانی می‌گوید:

«کتاب را دادند که ویرایش کنم. با متن مقابله کردم و دیدم اصلاً مطابقت نداشت. به [همایون] صنعتی زاده گفتم: قابل ویرایش نیست و باید از نو ترجمه شود. وقتی آقای پاینده فهمید، آمد مؤسسه فرانکلین. به من خبر دادند که: آقا! فرار کن! فرانکلین یک زیرزمین داشت که تویش مَجَسَّمه بود. زفتم بین مَجَسَّمه‌ها قايم شدم. وقتی دادو قال تمام شد، گفتند: این فحش‌هایش را داد و رفت. تو کارت را ادامه بده. بعد کتاب منتشر شد و پشت جلد آن از من برای ویرایش کتاب تشکر کردند.»

(آندیشه پویا / ماهنامه سیاسی - فرهنگی، ش ۶۲ / سال هشتم، آبان‌ماه ۱۳۹۸ هـ.ش، ص ۱۰۰، ص ۱۲۳).

۴۲. از برای ملاحظه اقوال بعضی این ستاینندگان نامدار، نگر:

ظلمات عدالت و سیزده داستان دیگر، ابوالقاسم پاینده، ج: ۳، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷ هـ.ش، پشت جلد (که بر آن، "نمونه‌ای از نظریات دانشمندان درباره ترجمه ابوالقاسم پاینده از قرآن مجید" ثبت افتاده: نظریات کسانی چون عبدالرحمن فرامرز و آیه‌الله گمراهی و دکتر رضازاده شفق و دکتر عبدالحسین زرین‌کوب و علامه امینی و صدر بلاغی).

۴۳. از برای وقوف بر مرتبه سختگیری استاد مینوی در این باره، از جمله نگر:

مینوی بر گستره ادبیات فارسی (مجموعه مقالات)، به‌کوشش: ماه‌منیر مینوی، ج: ۱، تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۱ هـ.ش، صص ۵۹۷ - ۶۱۲ / مقاله «درباره ترجمه به فارسی».

این مقاله بسیار خواندنی استاد مینوی، پیشترها در جشن نامه محمد پروین گنابادی به چاپ رسیده بوده است و سپس با اندکی دستکاری در مینوی بر گستره ادبیات فارسی با چاپ شده. آنان که خواهان نسخه دستکاری نشده اند، بنگرند به:

جشن نامه محمد پروین گنابادی، زیر نظر: محسن ابوالقاسمی - با همکاری: محمد روشن - ج: ۱، تهران: انتشارات توس، صص ۴۲۱ - ۴۴۲.

استاد مینوی، نمونه را، در همان مقاله می‌گوید:

«توقع بنده اینست که نماینده‌های شکسپیر را به فارسی چنان ترجمه کنند که هم ژبته اصل انگلیسی شکسپیر بشود، چنان که ترجمه آلمانی آن نماینده‌ها آن طور که من شنیده‌ام در زبان آلمانی شاهکار است هم ژبته اصل انگلیسی آنها. البته این توقع زیاد است و ما فارسی‌زبانانی که تالی شکسپیر باشند نداریم، چه رسد به این که زبان انگلیسی را هم مثل شکسپیر بدانند.»

(مینوی بر گستره ادبیات فارسی، ص ۶۰۹ و ۶۱۰).

نیز در همان مقاله می‌گوید:

«ترجمه‌های مرحوم ناصرالملک و مرحوم محمدعلی فروغی بسیار پسنده است، اما توقع بنده بسیار بالاتر اینست. از ترجمه‌های خودم بعضی را می‌پسندم ولی نه همه را. من می‌خواهم یک نفر که کتابی در باب فیزیک اتمی ترجمه می‌کند زبان فارسی را همان قدر خوب بداند و بنویسد که فلان عالم فرانسوی یا انگلیسی یا امریکائی یا روسی زبان خودش را خوب می‌داند و می‌نویسد، در امر فیزیک اتمی همان قدر وارد باشد که فلان عالم روسی و فلان عالم امریکائی و فلان عالم آلمانی در آن رشته واردند، زبان کتابی را که می‌خواهد ترجمه کند نیز به قدر همان عالم بداند. وقت داشته باشد که تمام مطلب را کما هو حقّه بفهمد و چنان مفهوم بنویسد که هرکس به اصطلاحات وارد باشد فوراً معنی عبارات او را ادراک کند...»

(همان، ص ۶۱۱ و ۶۱۲).

استاد مینوی، در این مقاله، بدو بست بر غالب نویسندگان و مترجمان خرد می‌گیرد که اولاً، زبان خودشان را خوب نمی‌دانند؛ و ثانیاً، در

و مورد انتقاد قرار می‌داد. مینوی حتی در خطابه‌ای که به یاد فرزانش و پس از وفات او در دانشگاه تهران ایراد کرده است، ترجمه پاینده را از قرآن، به خودی خود چندان مستحق توجیه نمی‌داند که وقت مرد دانشمندی چون فرزانش صرف گرفتن اغلاط آن شود! بل بصراحت می‌گوید که اگر آن ترجمه مورد انتقاد این دانشمند واقع شد، بدان سبب بود که ترجمه کتاب بزرگی است که از برای مسلمانان گرامی‌ترین و برترین کتابها به شمار می‌آید... به عبارتی بی‌تعارف‌تر - به عقیده مینوی - ترجمه پاینده، چندان ارزش نداشته است که مردی چون فرزانش بخواهد آن را انتقاد کند، لیک اهمیت و ارجح قرآن کریم باعث آمده است تا صرف وقت در نقد این ترجمه موجه باشد!

حق نیز همین است که حتی اگر کار امثال پاینده چندان آرزنده هم نمی‌بود و به خودی خود ارزش توجیه ویژه نمی‌داشت، باز عالمان تعهد آشنا و وظیفه داشتند به خاطر قرآن هم که شده، بدان اعتنا کنند و به واسطه اهمیت فوق‌العاده موضوع و ربطی که با کتاب خدا داشته است، به خواندن و بررسی‌شدن و عیارسنجیدن آن واقعی بنهند.

به قول خود فرزانش - که در موضوع و موضعی مشابه گفته است - «... کدام فرد مسلمان یا کدام آشنا به آداب و تاریخ اسلام می‌تواند کمال اهمیت را به این موضوع ندهد و یا از نظر دقت و اهِتمام در آن ننگرد و اگر عبارتی برداشته آن یافت در صدد تکنیدن آن بر نیاید؟»^{۴۵}.

موضوعی که در آن چیزی می‌نویسند یا ترجمه می‌کنند وارد نیستند؛ و نائلاً، آن زبان خارجی را که از آن ترجمه می‌کنند خوب نمی‌دانند و آنچه را می‌خوانند نیک در نمی‌یابند (سنج: همان، ص ۵۹۸).

وی، در همین مقاله، بصراحت نوشته است:

«آسامی چند نفر مترجم را در برابر چشم دازم (شصت و چند نفر) که در این سی چهل ساله اخیر از غربی و ترکی و آلبانی و عربی کتب علمی و نیمه علمی و تاریخی و ادبی و داستان به فارسی ترجمه و منتشر کرده‌اند. این اسمها را به ترتیب حروف الفبا یاد می‌کنم و تقدیم و تأخیری از جهات دیگر در آن رعایت نمی‌کنم:

احمد آرام، یحیی آریان پور، جلال آل احمد، خانم مه‌ری آهی، عبدالرحیم احمدی، جهانگیر افکاری، رحمت الهی، منوچهر امیری، کاظم انصاری، حسن مؤقربالیوزی، فریدون بدره‌ای، منوچهر بزرگمهر، م. آ. پ. آذین، احمد بیرشک، ابوالقاسم پاینده، محمد پروین گنابادی، ایرج پزشک‌نیا، امیرحسین جهانگیرلو، کیکاووس جهانداری، پرویز نائیل خاثلری، خانم زهرا خاثلری، حسین خدیوچم، پرویز داریوش، خانم سمین دانشور، نجف دریابندری، مسعود زجب‌نیا، فواد روحانی، عبدالحسین زرین‌کوب، خانم عصمت ستارزاده، علی اصغر شروش، اسماعیل سعادت، حسین سعادت نوری، احمد سمیعی، خانم فرنگیس شادمان، محمد رضا شفیع‌کدکنی، محمد هادی شفیع‌یها، ابوطالب صارمی، حسن صفاری، محمود صنایعی، ابوالقاسم طاهری، ابوالفضل طباطبائی، بزرگ علوی، مصطفی‌قلی عماد، حمید عنایت، عزه‌الله فولادوند، حسن قایمیان، محمد قاضی، حسن کاشفاد، کریم کشاورز، محمود کیانوش، فتح‌الله مجتبیانی، پرویز مرزبان، شاهزخ مشکوب، رضا مشایخی، خانم تدری ملاح، حسینیعلی ملاح، محمدعلی مؤجد، علی اصغر مهاجر، یحیی مهدوی، عبدالحسین می‌کنده، مهرداد نبیلی، ابوالحسن نجفی، سعید نفیسی، عبدالحسین نوشین، حسینیعلی هزوی، باقر هوشیار، غلامعلی وحید مازندرانی و عده‌ای دیگر.

از ترجمه‌هایی که این ذوات محترم کرده‌اند، بسیاری را پندیده دیده و چندتایی را تمام و کمال بدقت خوانده‌ام. می‌توانم بگویم عده معدودی از این شصت هفتاد نفر جامع شرایط سه‌گانه بوده و هستند، یعنی هم فارسی را خوب می‌دانند و می‌نویسند، هم با موضوعی که ترجمه کرده‌اند آشنا بوده‌اند، و هم زبانی را که از آن ترجمه می‌کرده‌اند خوب می‌دانستند؛ ولی بسیار دیگر از آنها رحمت بی‌فایده کشیده‌اند و به نوشته مصنیف اصل خیانت روا داشته‌اند و به کتابی که مدعی ترجمه آن شده‌اند زبان غیرقابل‌مجان زده‌اند، زیرا که این ترجمه غلط آنها تا وقتی که در دست مردم هست کسی دیگر در صدد ترجمه صحیح آن کتاب بر نمی‌آید و چون میزان معرفت مردم به حال آن کتاب همین ترجمه غلط بوده است، تأثیری که در ذهن مردم کرده است ترجمه ثانوی کتاب را مورد توجیه نمی‌سازد.»

(همان، ص ۶۱۰ و ۶۱۱).

۴۴. نقد حال، مجتبی مینوی، ج: ۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱ ه.ش. ص ۴۶۵.

۴۵. مقالات فرزانش، به اهِتمام: احمد اداره چی گیلانی، ج: ۱، تهران، ۱۳۵۶ ه.ش. ص ۲۳۷.

مقتضای آج و حرمت قرآن کریم و پایگاه بلند بی‌مانندی که در دین مبین اسلام دارد، این است که عیار سنجان بصیر، در خدمت به آن و زدایش غبار اوهام از اطراف آن، از بدل نفس و نفیس نیندیشند و از هیچ سختکوشی و جانفشانی دریغ نکنند و اوقات خویش را از راه خدمت به ساخت کتاب خدا، هر خدمتی که هست و به هر شیوه و هر کجا، شرافت بخشند.

به گفته یکی از فضلاء اهل قرآن و آدب، «ای کاش همه عمر ما در راه تدبیر یک آیه قرآن فنا شود؛ چه بهتر از این؟!»^{۴۶}.

در سالهای اخیر، انبوهی این همه کارهای - به اصطلاح - قرآنی سزاوار نقد عنیف که انتشار می‌یابد و البته از نقد نیز "مصون" (و اگر خواهی گوئی: "محروم") می‌ماند - "کأن لم یکن شیئاً مذکوراً!" -، براستی جای استعجاب است و استیحا، و گواه فصور و تقصیر بسیاری از آن بسیاران که در عرصه‌های دینی و فرهنگی و ... "تصدی" های آوازه‌دراندازانه دارند و کوتاهی‌های بی‌اندازه ... «زین قصه بگدزم که سخن می‌شود بلند»^{۴۷}!

باری، دستیازی فرزانه به ترجمه پاینده یا هر ترجمه دیگر قرآن کریم، از این منظر، کاری سرنده بود. همانند که ترجمه پاینده هم این قدرها که ای بسا از بعضی گفته‌ها و مراجع گزینشی به پاره‌ای از مواضع نقد فرزانه تلقی می‌شود، سست و ناتندرست نبود و باید انصاف داد که این ترجمه در روزگار خود، - چنان که گذشت - "نقطه عطف"ی در عالم ترجمه قرآن به زبان فارسی محسوب می‌شد و پاینده در این ترجمه - به تعبیر شادروان مظهری: - «زحمت بسزایی کشیده»^{۴۸} است.

بی‌هیچ گفت و گوئی، بخشی بزرگ از لغزشهای پاینده در ترجمه متنهای قدیم، خاسته از "شرعت عمل" وئ در کار ترجمه و کثرت مشاغل و شواغلی بود که او را در این کار پُر زحمت دقّتخواه، فارغ‌البال نمی‌گذاشت.

اوستادم، شادروان جمشید مظهری (شروشیار) - که خاکش از بارش بخشایشهای ایزدی سیراب باد! -، از یکی از اهل فرهنگ (که اگر به سهو و نسیان دچار نیامده و تخلیطی نکرده باشم، همانا مرحوم "جعفری تبریزی" کتابفروش بود - و سبحان من لایسها!) نقل می‌فرمود که زنده یاد ابوالقاسم پاینده، در کار ترجمه همین تاریخ طبری، متن عربی را در دست می‌گرفت و همین طور که می‌خواند، بالمشافهه به زبان فارسی ترجمه می‌کرد و منشیی داشت که ملفوظ او را به تحریر آورده مکتوب می‌نمود و کتاب تاریخ طبری، با این عظمت، به همین شیوه ترجمه می‌شد! ... می‌گویم: ای بسا که مردی با آن همه اشتغالات اجتماعی و سیاسی و ...، جز به همین شیوه نیز نمی‌توانست این همه آثار و مکتوبات

۴۶. آینه پژوهش، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۶ ه.ش، ش ۴۳، ص ۴۱ / مقاله «مقایسه دو فرهنگ قرآنی»، به قلم محمدهادی مؤذن جامی.

۴۷. حافظ.

۴۸. بینات (مجله)، س ۳، ش ۱۲، ص ۹۷ / از مقاله «نقد ترجمه قرآن آقای ابوالقاسم پاینده» به قلم مرتضی مظهری.

از خویشتن به یادگار گذارد!

در میان گمانکان - و به اصطلاح شایع: "بَیْنَ الْهَالِئِینَ" - این راهم عرض کنم که:
این شیوه ترجمه، مسبوق به سابقه نیز هست؛ و من بنده را به یادِ وَضْفِی می‌اندازد که زنده یاد سیدِ حَسَنِ
تَقِی زاده - رَحْمَةُ اللهِ تَعَالَى - از استادش "دکتر محمد خان کفری" (أهلِ کِرْمَانِشاه و مُقِیمِ تَبْرِیز) کرده
و گفته بوده است: «این مرد ترجمه از فرانسه را بسیار روان می‌کرد چنان که کتابِ فرانسه را به دست
می‌گرفت و از روی آن چنان روان به فارسی می‌خواند که انسان گمان می‌کرد کتابِ فارسی در دست
دارد و می‌خواند»^{۴۹}. بماند که این فرانسه‌دان مُتَبَجِّر، در زمینه ترجمه علاوه بر "استاد"، "دُزْد" هم بود!
و «ترجمه ذیل بلاس که به نام دکتر مُحَمَّد خان کرمانشاهی چاپ شده است در واقع از او نیست و از
بَاءِ بِسْمِ اللهِ تا تاءِ تَمَّتِ آن دزدی است و مترجم حقیقی آن ... [چنان که امروز همگان می‌دانند] میرزا
حَبِیبِ اِصْفَهانی بوده است»^{۵۰}!! ... راست گفت سنائی که: «چو دزدی با چراغ آید گزیده تَر بَرَد کالا!»
بازگردیم به شیوه ترجمانی زنده یاد پاینده:

علی‌ای حال، شیوه ترجمانی پاینده، هر طور که بوده باشد، به ضرورت کارهای فراوان و مشغله‌های
پُر شمار مرد، از شتابزدگی، و به تبع آن: اشتباهکاری، بر کران نبوده^{۵۱}؛ و شتابکاری در ترجمه، بی‌گمان
در مثنهائی "پدرومادردار" و کتابهای مدرسی، آفتی بزرگ و عیبی نمایان است. لیک - چنان که اشارت
رفت - جانب انصاف را نباید فرونهاد و این راهم اعتراف باید کرد که علی‌رغم کاستی‌های فراوان
موجود و مشهود در ترجمه‌های ابوالقاسم پاینده از مثنهائی جاندار و پُر اَهَمِّیَّتِی چون تاریخ طبری و
مُروِجُ الذَّهَبِ مَسْعُودِی، هنوز که هنوز است، تنها طریق دسترس عاقله فارسی‌زبانان به متنِ نِسْبَةِ کَامِلِ
این کتابهای کهن، همین ترجمه‌های پاینده است، و هیچ ناشر و مترجم دیگری هنوز ترجمه‌ای بهتر یا
حتی برابری - و یا: فُروتر! - از متن کَامِلِ این یادگارهای میراثی اَرَجِ اَوْر عَرْضَه نکرده است. بی‌شک هر کس
هم که دامان همت فراهم چینه و آستین اراده چنین کاری را برزند، از مُراجعه به ترجمه‌های پاینده و
بهره‌جویی از تجربه و وی بی‌نیاز نخواهد بود.

"سُخَن بَیْنِ دَرَاذِی چِه بَایَد کَشِید؟!"^{۵۲} ... نیاز ترجمه پاینده از تاریخ طبری، به "ویرایش" و بازنگری،
مَعْرُوفِ اَهْلِ فَضْلِ است^{۵۳} و هیچ رایتمد بینشور سراغ نتوان کرد که بدان خستونباشد^{۵۴}؛ ... لیک

۴۹. نقد حال، مُحْتَسِبِ مِیْئُو، ج: ۱، ص ۵۰۷.

۵۰. همان، همان ص.

۵۱. درباره ویژگی شتابزدگی و اشتباهکاری در ترجمه‌های پاینده، نیزنگر:

بَرزسی ترجمه‌های قرآن کریم: ترجمه مرحوم ابوالقاسم پاینده، ج: ۱، قم: صبح صادق، ۱۳۸۴ ه.ش.، ص ۲۰.

۵۲. فردوسی.

۵۳. افزون بر آنچه گذشت، نیزنگر:

بَرزسی ترجمه‌های قرآن کریم: ترجمه مرحوم ابوالقاسم پاینده، ج: ۱، قم: صبح صادق، ۱۳۸۴ ه.ش.، ص ۲۱.

۵۴. یکی از معاصران، درباره ترجمه پاینده - با مورد توجه و بررسی فرادادن بخشی از آن - گفته: «ترجمه تا اندازه‌ای کهن است. با این همه خالی از اغلاق و ابهام است.» (ترجمه و قعة الفلف، تحقیق: مُحَمَّد هادی یوسفی غروی، ترجمه: مُحَمَّد صادق روحانی، ج: ۱، قم: مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۹۷ ه.ش.، ص ۴۰).

در عصری که همت‌ها پستی گرفته است و بُلندای رَعْبَناکایِها کوتاهی پذیرفته و «سرها در گریبانست»^{۵۵}، همین ترجمه زنده یاد پاینده از تاریخ طبری، مُعْتَمَم است و بسیار مُعْتَمَم.

اگر هم روزی بنای ترجمه‌ای دوباره از تاریخ طبری به زبان فارسی نهاده شود، باید هرآینه بهتر و مُمْتَازتر و مُکَمَل‌تر از آن ترجمه باشد که به شلسله جنبانی مأسوف علیّه احسان یراشاطر و بردست شماری از پژوهندگان خاوری و باختری به زبان انگلیسی صورت پذیرفته است و سرمشقی است از برای کارهای بزرگ بلندهمتانه.^{۵۶}

مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِ السَّلَام - به روایت طبری و ترجمه اش

أَهْمِيَّتِ أَخْبَارِ تَارِيخِ طَبْرِي دَرِبَارَهُ وَقَعَهُ عَاشُورَا وَ مَاجِرَايِ خُونْبَارِ شَهَادَتِ إِمَامِ حُسَيْنِ - عَلَيْهِ السَّلَام - ، از دیرباز توجه بسیاری از جویندگان تاریخ واقعه کربلا را به این کتاب کهن معطوف داشته است .

بخشی از اَهْمِيَّتِ أَخْبَارِ عَاشُورَايِ طَبْرِي - وَ نَهْ هَمَهُ أَنْ - ، به بهره‌وری گسترده طبری از روایات مَوْرَخِ بَرَجَسْتَهٗ عِرَاقِي سَدَهٗ دُومِ هِجْرِي ، أَبُو مَخْتَفِ لُوطِ بِنِ يَحْيَى بِنِ سَعِيدِ أَرْدِي^{۵۷} ، بازمی‌گردد^{۵۸}؛ و البته جز روایات أَبُو مَخْتَفِ نيز ، أَخْبَارِ عَاشُورَايِ خُونْبَارِ عِتْنَائِي در تاریخ طبری هست^{۵۹} که نباید از آنها غفلت کرد .

می‌گویم:

مقصود از کهن "بودن ترجمه را بروشنی درنیافتم. اگر مراد کهن شیوگی" (/ آرکانیزم / archaism) قلم پاینده در این کار باشد، که از قضا برای ترجمه متنی دیرینه سال چون "تاریخ طبری" ، بسیار نیکوست .

باری ، در ترجمه پاینده ، و هر ترجمه دیگر - خاصه ترجمه‌های متون مدرسی (کلاسیک / classic) ، مهم‌تر از بهسازی لحن و شیوه قلم - که در جای خود بسیار مهم است - ، زدایش سهوها و بدفهمی‌ها و اغلاط علمی و افتادگی هاست .

ضمناً ، در اظهار نظر این نویسنده معاصر ، نقش « یا این همه » و شأن ظهور این تعبیر میان دولت کلام او نیز ، معلوم نشد .
۵۵ . به قول سراینده زمستان .

۵۶ . درباره این ترجمه با اَهْمِيَّتِ ، نگز:

ایران‌شناسی (مجله) ، س ۹ ، ش ۳۳ ، بهار ۱۳۷۶ هـ . ش . ، صص ۱۵۲ - ۱۵۶ / مقاله « چگونه کتاب تاریخ طبری به انگلیسی ترجمه شد؟ » به قلم محمود امیدسالار .

۵۷ . درباره أَبُو مَخْتَفِ ، نگز:

دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی ، ج ۶ ، ج ۱ ، تهران : مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی ، ۱۳۷۳ هـ . ش . (صص ۲۱۳ - ۲۲۰) : مقاله « أَبُو مَخْتَفِ » به قلم « علی بهرامیان » ؛ و روایات اَبی مَخْتَفِ فی تاریخ الطَّبْرِي (عصر الخِلافة الزائِدة / دراسة نقدیة) ، یحیی بن ابراهیم بن علی الیَحْیَی ، الریاض : دار العاصِمة ، ۱۴۱۰ هـ . ق . ، صص ۲۷ - ۵۷ ؛ و تحقیق مَوَاقِفِ الصُّحَابَةِ فی الفِئْتَةِ مِنْ رِوَايَاتِ الإِمَامِ الطَّبْرِي وَ الْمُخَدِّثِيْنَ ، د . مُحَمَّدُ أَمْحَرُون ، ط : ۲ ، القاوه : دار السَّلَامِ لِلطَّبَاعَةِ وَ النَّشْرِ وَ التَّوْزِيعِ وَ التَّرْجَمَةِ ، ۱۴۲۸ هـ . ق . ، صص ۱۸۷ - ۱۸۹ ؛ و :

منابع تاریخ اسلام ، رسول جعفریان ، ج ۱ ، تهران : نشر علم ، ۱۳۹۳ هـ . ش . ، صص ۱۳۳ - ۱۳۹ و ۳۹۲ - ۳۹۵ ؛ و مَعْرِفِي وَ نَقْدِ مَنَابِعِ عَاشُورَا ، سَيِّدُ عَبْدِ اللَّهِ حُسَيْنِي ، ج : ۲ ، قم : پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی ، ۱۳۸۸ هـ . ش . ، صص ۵۷ - ۸۰ ؛ و درسنامهٔ مَقْتَلِ بِنِیْنَسَی ، گروهی از نویسندگان ، به اهتمام : روح‌الله عباسی ، ج : ۱ ، تهران : مؤسسه قدیم الإحسان ، ۱۳۹۳ هـ . ش . ، صص ۷۳ - ۷۷ و ۱۰۴ ؛ و وَقَعَةُ الطَّلْفِ ، أَبُو مَخْتَفِ لُوطِ بِنِ يَحْيَى الأَرْدِي العَامِدِي الكُوفِي ، تحقیق : الشَّيْخِ مُحَمَّدِ هَادِي البُوشَفِي العَرُوزِي ، ط : ۳ ، بیروت : المَجْمَعُ العَالَمِي لِأَهْلِ البَيْتِ - عَلَيْهِمُ السَّلَام - ، ۱۴۳۳ هـ . ق . ، صص ۱۶ - ۸۱ ؛ و كِتَابُ الجَمَلِ وَ صِفَتِي وَ التَّهْرَوَانِ ، أَبُو مَخْتَفِ لُوطِ بِنِ يَحْيَى الأَرْدِي الكُوفِي ، جَمْعُهُ وَ حَقَّقَهُ : حَسَنُ حَمِيدُ التَّنِيدِ ، ط : ۱ ، [قم ؟] : مَوْسَسَةُ دارِ الإِسْلَامِ ، ۱۴۲۳ هـ . ق . ، صص ۴۵ - ۴۵ .

۵۸ . در تاریخ طبری نزدیک به ششصد روایت از أَبُو مَخْتَفِ هست که به بازهٔ زمانی وفات پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - تا سال ۱۳۲ هـ . ق . بازمی‌گردد و به احتسابی " یکصد و پنج " روایت آن به مقدمات و سیر و ماجرای نهضت حُسَيْنِي راجع است .

نگز:

مرویات اَبی مَخْتَفِ فی تاریخ الطَّبْرِي (عصر الخِلافة الزائِدة / دراسة نقدیة) ، یحیی بن ابراهیم بن علی الیَحْیَی ، الریاض : دار العاصِمة ، ۱۴۱۰ هـ . ق . ، صص ۶ و ۱۴ - ۱۸ .

۵۹ . از آن جنبه ، بخشی که بظاهر از مَقْتَلِ عَمَارِ دُهْنِي مَثْمُول است .

باری، به خاطر اَهَمِّیَّتِ اَخْبَارِ عَاشُورَائِیِ اَبُو مَخْتَفِ هَم که شده است^۶، هَم رُو زگارِ اِن ما دَر مَطَالَعَاتِ عَاشُورَائِیِ به تاریخِ طَبْرِی و نَصُوصِ عَاشُورَائِیِ اَن اِهْتِمَامِی دُو چندان مَعطُوف داشته اند.

تاکنون، بویژه با تَوَجُّه به عَدَمِ صَحَّتِ اِنْتِسَابِ مَقْتَلِی که دَر قُرُونِ اَخِیْرِیِ به نام "مَقْتَلِ اَبُو مَخْتَفِ" دَر دَسْتِ بُوْدِه است و بَعْضِ عُلَمَائِیِ مَتَأَخَّرِ اَز اَن اِسْتِیْفَادِه می کرده اند^۷، و هَم چُنِیْنِ با تَوَجُّه بَدان که شُورِ بَحْتِ اَنه

ذریاره این مَقْتَل و نَقْلِ طَبْرِی، نَگَر: عَاشُورِ اِیْزُوهِی - باروئِ کُردِی به تَحْرِیْفِ شِنَاسِیِ تَارِیْخِ اِمَامِ حُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَام -، مَخْمَدِ صَحْتِی سَر دُودِی، ج: ۳، قُم: اِنْتِشَارَاتِ خَادِمِ الرِّضَا - ع -، ۱۳۸۸ هـ. ش.، ص ۲۵؛ و: مُعْزُوفِی و نَقْدِ مَنَابِیْ عَاشُورَا، سَیِّدِ عَبْدِ اَللَّهِ حُسَیْنِی، ج: ۲، قُم: پَزُوْهَشْگَایِ عُلُومِ و فَرَهَنْگِ اِسْلَامِی، ۱۳۸۸ هـ. ش.، صص ۱۴۱ - ۱۴۸ (که اَن را دَر زُمُرِهٖ «گَرَاِشِ هَایِ جَعَلِی و غِیْرِ وَاقِعِی» قَلَمِ دَادِه اسْت)؛ و: حَقِیْقَتِ عَاشُورَا (اَز عَاشُورَائِیِ حُسَیْنِ - عَلَیْهِ السَّلَام - تا تَاخْرِیْفَاتِ عَاشُورَا)، مَخْمَدِ اِسْفَنْدِیَارِی، ج: ۱، تَهْرَان: نَشْرِیْن، ۱۳۹۸ هـ. ش.، ص ۱۱۹؛ و: اَلْمُتَّبَعِی مِنْ کُتُبِ مَقْفُودَهٗ (بازسازِیِ چِنْد مَن مَشِیعی، سُنْتِی و مَعْتَزَلِی دَر حَدِیْثِ، کَلَامِ و تَارِیْخِ، جَمْع و تَرْتِیْب: حَسَنِ اَنْصَارِی، تَهْتِه و تَنْظِیْم: پَزُوْهَشْگَایِ مَطَالَعَاتِ اِسْلَامِی اِصْفَهَان، ج: ۱، ص: ۱، اِصْفَهَان: دَفْتَرِ تَبْلِیْغَاتِ اِسْلَامِی حُوزَهٗ عِلْمِیَهٗ قُم: شَعْبَهٗ اِصْفَهَان، ۱۳۹۵ هـ. ش.، صص ۴۸۲ - ۴۸۸؛ و: دَرَسَنَامَهٗ مَقْتَلِ شِنَاسِی، گُروْهِی اَز نُوِیْسَنْدِگَان، به اِهْتِمَام: رُوحِ اَللَّهِ عَنَاسِی، ج: ۱، تَهْرَان: مَوْثَسَّسَهٗ قَدِیْمِ الْاِحْسَان، ۱۳۹۳ هـ. ش.، ص ۷۱ و ۱۰۴ و ۱۰۵.

هَم چُنِیْنِ طَبْرِی رِوَایَاتِی را از هِشَامِ بِنِ مَخْمَدِ بِنِ سَابِیْ کَلِیْیِ نَقْلِ کَرْدِه که بظَاهِرِ اَز کِتَابِ اَبُو مَخْتَفِ نَبُوْدِه اسْت.

نَگَر:

مَنَابِیْ تَارِیْخِ اِسْلَام، رَسُوْلِ جَعْفَرِیَان، ج: ۱، تَهْرَان: نَشْرِ عِلْم، ۱۳۹۳ هـ. ش.، ص ۴۰۱ و ۴۰۲؛ و: دَرَسَنَامَهٗ مَقْتَلِ شِنَاسِی، گُروْهِی اَز نُوِیْسَنْدِگَان، به اِهْتِمَام: رُوحِ اَللَّهِ عَنَاسِی، ج: ۱، تَهْرَان: مَوْثَسَّسَهٗ قَدِیْمِ الْاِحْسَان، ۱۳۹۳ هـ. ش.، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۶. اَنچه اَهَمِّیَّتِ اَخْبَارِ عَاشُورَائِیِ اَبُو مَخْتَفِ را بَدِیْنِ پَایِه بَلا بُرْدِه اسْت، اَفْزُوْنِ بَرِ "قَدَمَتِ" چِشْمِ گِیْرِ مَنْتَبِعِ و کَمِیَّتِ "مَعْتَنَاهِ اَخْبَارِ و شُمُوْلِ و جَامَعِیَّتِ" نِیْسهیِ گَرَاِشِها، "قَلْبِ" نِیْسهیِ مَوَارِدِ مَنَاقَشَتِ خِیْرُو تَرْدِیْدِ بَر اِن گِیْرِ اَن اسْت. اَز اِیْنِ چِشْمِ اِنْداز، بَر خِلَافِ مَدْعَايِ کَلِیْیِ گُویَاَنَهٗ بَعْضِ مُعَاَصِرِانِ (فَرَازِهَایِ اَز تَارِیْخِ پُر جَالِشِ اِسْلَامِ اَغْزَايِیْنِ، رُوزِیَهٗ یُوسُفِی، ج: ۱، تَهْرَان: نَقْدِ فَرَهَنْگِ، ۱۳۹۸ هـ. ش.، ص ۳۰، هَامِش). مَوَاضِعِ مَنَاقَشَهٗ دَر گَرَاِشِهايِ اَبُو مَخْتَفِ، بِاَلْتَشْبِیْه، کَم اسْت، و هَمِیْنِ، گَرَاِشِهايِ او را، بَر سَر هَم، و بَازِ می گُویْم: بِاَلْتَشْبِیْه، قَابِلِ اِعْتِمَادِ و مَوْثُوقِ می گُردَانَد.

۶. ذریارهٔ مَقَاتِلِیِ چُونِ مَقْتَلِ مَوْجُودِیِ که به اَبُو مَخْتَفِ نِسَبَتِ دَادِه می شُد یا نُوْرِ اَلْعَیْنِ مَنَسُوبِ به اِسْفَرِایِیْنِ، که "مَقَاتِلِیِ بَر سَاخْتِه" به شُمَارِ می آید، دُورِ یُکُردِ "اِفْرَاطِی" و "تَفْرِیْطِی" شُیُوعِ دَازد.

دُورِ یُکُردِ اِفْرَاطِی، رُوی کُردِ کَسَانِیِ اسْت که به واسِطَهٗ عَدَمِ اَصَالَتِ اِیْنِ اَنَار، بَکَلِیِ اَز اَنها اِعْرَاضِ می کُنَنْد و چِنانِ مَوْضِعِی می گِیْرَنْد که گُویِیِ کُوجِکْ تَرِیْنِ تَوَجُّهیِ بَدِیْنِ کِتَابِها، "ذَنْبِ لَایْغُفَر" اسْت!

دُورِ یُکُردِ تَفْرِیْطِی، رُوی کُردِ کَسَانِیِ اسْت که عَلَیْ زَعْمِ و ضُوحِ عَدَمِ صَحَّتِ اِنْتِسَابِ و عَدَمِ اَصَالَتِ اِیْنِ اَنَار، دَر بَر اَبَرِ یَدِیْرِشِ اَصْلِ اِیْنِ مَعْنِی، مَقَاوَمَتِ می کُنَنْد، و می کُوشَنْد تا بَاجِ نَحْوِ کُانِ! و بَجهیِ بَرایِ اِنْتِسَابِ بَر اَشَنْد و مَدْعَايِ اَصَالَتِ تَارِیْخِیِ اَثَرِ شُوند و خُواسِطَهٗ یا ناخُواسِطَهٗ خُورِشِیْدِ حَقِیْقَتِ را به گِلِ بِنَدِیْدِ اِنْدِ (نَمُونِهٗ را، نَگَر: سَقَايِ مَعْرِفَتِ - سِیْمَايِ حَضْرَتِ اَبَا اَلْفَضْلِ سَلَامِ اَللَّهِ عَلَیْهِ دَر حَدِیْثِ و تَارِیْخِ -، بَاقِرِ فَخَارِ طَالِخُونِ چِهَایِ، ج: ۱، اِصْفَهَان: اَقِیَانُوسِ مَعْرِفَتِ، ۱۳۸۷ هـ. ش.، صص ۱۷۳ - ۱۷۶؛ و: سَنَجِ بَا: مَأْثُورَاتِ دَر تَرَاوِ - گُفْتارِها و جِستارِهايِ ذریارهٔ اَخْبَارِ مَشْکُوکِ و نَقْدِ و عِیَارِ سَنَجِیِ اَحَادِیْثِ و مَأْثُورَاتِ -، جُویَا جِهَانْتَجَشْ، ج: ۱، تَهْرَان: نَشْرِ عِلْم، ۱۳۹۳ هـ. ش.، ص ۱۸۳). بَعْضِ اَرَبَاپِ اِیْنِ رُوی کُردِ، بَر سَاخْتِگِیِ کِتَابِ را اَز نَظَرِ دُورِ دَاشْتِه، رُسُوْلِ اِنْتِسَابِ را نَادِیْدِه می گِیْرَنْد، و بَر خِی، مَجْمُوعِیَّتِ مَنِّیْنِ مَوْجُودِ را به عَنَاوِیْنِ و مَدْعَبَاتِیِ رَقِیْقْ تَرُوْ مَعَالَمَتِ اَمِیْرِ فُروْمِیِ کَاھَنْد، نَظِیْرِ اِیْنِ که: اَرِیْ! «اِیْنِ کِتَابِ را نَمِی تُوَانِ خَالِیِ اَز نَقْصِ دَانِیْسْت» و «بَعْضِیِ اَز اَخْبَارِ اِیْنِ مَنْبِعِ مَانَنْد سَايِرِ مَنَابِیْ خَالِیِ اَز اِشْکَالِ نِیْسْت» (مُنْتَخَبِ نُوْرِ اَلْعَیْنِ فِی مَشْهَدِ اَلْحُسَیْنِ - عَلَیْهِ السَّلَام - مَنَسُوبِ به اَبُو اِسْحَاقِ اِسْفَرِایِیْنِ، تَرْجِمَهٗ و تَحْقِیْقِ عَلِیِ کَلَاثِی، ج: ۱، تَهْرَان: اِنْتِشَارَاتِ اَرْمَغَانِ طُوبِی، ۱۳۹۷ هـ. ش.، ص ۲۷)!!!

مَقْتَضِیِ تَحْقِیْقِ اَنْسْت که:

تَه بیهودِه بَر سَاخْتِگِیِ چِنانِ مَنَابِیِ را مُنْکَرِ شُویْم، و تَه اَرِیْزِشْمَنْدِیِ اِیْنِ مَنَابِیِ را اَز اِیْنِ حَیْثِ که به هَر رُویِ فِهْمِ و بَر دَاشْتِ بَعْضِ گُذَشْتِگَانِ ما را ذریارهٔ واقِعَهٗ کَرِیْبَا رِوَایَتِ می کُنَنْد، نَابُودِه اِن گَرَامِیْم.

عُصُوْمِ مَقَاتِلِیِ نَا مَعْتَبَرِی، و اَز اَن جُمْلَه: اَن مَقْتَلِ مَوْجُودِ که دَر سَنَدِ هَایِ اَخِیْرِیِ به اَبُو مَخْتَفِ نِسَبَتِ دَادِه می شُدِه اسْت و بِنَبِیْنِ می دَانِیْم که اَن مَقْتَلِ اَصْلِیِ اَبُو مَخْتَفِ نِیْسْت، یا نُوْرِ اَلْعَیْنِ مَنَسُوبِ به اِسْفَرِایِیْنِ که پِیْدَا سْت بَسِیِ پَسِ اَز او و دَر هَمِیْنِ اَدْوَارِ اَخِیْرِیِ تَصْنِیْفِ گُردِیْدِه اسْت، به هَر رُویِ، جُزْئِیِ اَز تَرَاثِ عَاشُورَا به حِسَابِ می آید و اَنْدِیْشَه‌ها و اَنْگِیْزَه‌ها و بَر دَاشْتِهايِ تَپْسِیْنِیَانِ را حُولِ عَاشُورَا و بَر دَاخْتِیْنِ به اَن اَیْنِگِیِ می کُنَنْد. پَسِ، اَز اِیْنِ چِشْمِ اِنْداز، اَسْنَادِ فَرَهَنْگِیِ و مَنَابِیِ اَرْزَنْدِه اِنْد اَز بَرایِ بَر سَیِ تَارِیْخِ فِکْرِ و فَرَهَنْگِ دِیْنِ. بَمَانَد که اِیْنِ مَتْنِها، گَاھِ بَر بَر دَاشْتِها و رِوَایَتِهايِ مَأْخُودِ اَز مَنَابِیِ قَدِیْمِ تَر کِه اِکْثُورِ دَر دَسْتِ ما نِیْسْت نِیْز اِسْتِمَالِ دَاژَنْد. لَذَا با زِخْوَانِیِ اِنْتِیْفَادِیِ و بَسِیَارِ مَحْتِاطَانَهٗ و نَکْتَهٗ سَنَجَانَهٗ اَنها، دَر جَایِ خُودِ، ضَرْوَرَتِیِ فَرَهَنْگِیِ اسْت: هَر چِنْدِ سَاخْتارِ اِیْنِ مَنَابِیِ، گَاھِ زیادَهٗ قِصْصِیِ و عَامِیَانَهٗ بَاشَد.

اِمْرُوزَهٗ اَسْطَابِرِ و اَفْسانَه‌هايِ مِلَلِ نِیْز چُوْبانِ دَسْتِ مَیْاِیِ هَایِ بَرایِ کُنْشِیْفِ بَر خِیِ خَفَاتِیْقِ مَوْرِدِ تَحْلِیْلِیِ و بَر سَیِ و اِیْنِ مِشُودِ و نِکَايِیِ بَارِیْکِ اِز دُولِ اَنها بَدْرِ می کُنْشَنْد که اَرْشِیِ تَارِیْخِیِ و فَرَهَنْگِیِ دَاژَد. اَیْآ مَقَاتِلِیِ دَاسْتَانِیِ و مُخْتارِ نَماه و ... و ... بَا یَدِ اِیْنِ مِیَانِهٗ اِسْتِیْنَا شُوند و بَر حَسَبِ

نسخه‌ای از تالیف اصلی ابومخنف در این موضوع به دست ما نرسیده است، کوشش‌هایی چند نیز برای بازسازی مقتل کهن و از دست رفته ابومخنف و انتزاع آن از کتاب طبری صورت گرفته است.

از آن جمله، کوشش آقای حسن غفاری است^{۶۲}. آقای غفاری، از شاگردان علامه آیه الله سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی - طیب الله تراه -، که منقولات طبری را از ابومخنف، به تعبیر خودش (در پیشگفتاری که بر کتاب نوشته)، «القطاع» و «جمع و تویب» کرده است، کار خود را به سال ۱۳۹۸ ه.ق. به پایان برده و انتشار داده است. نشر این اثر، با ایام پرحرارت «انقلاب» و گرماگرم تحولات بنیادی سیاست و اجتماع در ایران مقارن گردیده است که در آن غالب آذهنان و افکار به چیزهای دیگری متمرکز و منحرف و معطوف بوده؛ و این بسا از همین روی نیز این بازسازی مقتل ابومخنف کمتر دیده شده است.^{۶۳}

دیگر، کوشش استاد شیخ محمد هادی یوسفی غزوی - وَفَّقَهُ اللهُ تَعَالَى لِمَا يُحِبُّ وَ يَرْضَى - است که آن را بسیار تبلیغ و ترویج کرده‌اند و به زبانهای گوناگون ترجمه شده است^{۶۴}. هر چند انگیزه ابتدائی این کار از سالها پیش در ذهن گردآورنده بوده است^{۶۵}، اتمام کار در این باره به درازا کشیده و عاقبت ویراست نخست کتاب در سال ۱۳۶۷ ه.ش. انتشار یافته است، و لذا واقع این است که فضل تقدم در این باره از آن آقای حسن غفاری و کار پیشگفته ایشان است؛ فضل تقدمی که غالباً نادیده گرفته می‌شود... باری، این پژوهش آقای یوسفی غزوی، در حد ویراست نخستینش متوقف نمانده و مورد بازنگری هم قرار گرفته است^{۶۶، ۶۷}.

صلاح‌الدین کوته‌بینانه و دیدگاه‌های ناشی از قشریگری مثنوی محقق‌نمای جُموداندیش این اسناد ارزشمند بیگانه نابوده و نادیده به قلم روند؟! هرگز!

۶۲. کتاب مقتل الحسین - علیه السلام -، لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم الأزدی الغامدی، مع التعلیق النفیسه بقلم حجة الإسلام والمسلمین الحاج میرزا حسن الغفاری، قم: منشورات المكتبة العامة لحضرة العلامة المحقق آية الله العظمى السيد شهاب‌الدین المرعشی النجفی، محرم الحرام ۱۳۹۸ ه.ق.

۶۳. از برای برخی ملاحظات انتقادی حول آن، نگار: مقتل الحسین (نخستین مقتل مکتوب امام حسین - علیه السلام -)، ابومخنف لوط بن یحیی اُزدی، ترجمه و شرح: حجت‌الله جودکی، با مقدمه: دکتر سید محمد مهدی جعفری، ج: ۱، قم: خیمه، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۴۵ و ۴۶.

۶۴. این کتاب، به زبانهای فارسی و انگلیسی و فرانسوی و ترکی استانبولی و ترکی آذربایجانی و اردو ترجمه شده است.

سنج:

ترجمه وقعة القلف، تحقیق: محمد هادی یوسفی غزوی، ترجمه: محمد صادق روحانی، ج: ۱، قم: مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۹۷ ه.ش.، ص ۳۸.

۶۵. گفته شده است که بذرا این طرح را شهید آیه الله سید آسَد الله مدنی تبریزی - رَفَعَ اللهُ دَرَجَتَهُ -، در یکی از مجالس سخنرانی در نجف اشرف، در ذهن استاد یوسفی کاشته است.

سنج:

ترجمه وقعة القلف، ج: ۱، قم: مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۹۷ ه.ش.، ص ۱۸ و ۱۹.

۶۶. وقعة القلف، ابومخنف لوط بن یحیی الأزدی الغامدی الکوفی، تحقیق: الشیخ محمد هادی یوسفی غزوی، ط: ۳، بیروت: المجمع العالمی لأهل البیت - علیهم السلام -، ۱۴۳۳ ه.ق.

۶۷. از برای برخی ملاحظات انتقادی حول آن، نگار:

مقتل الحسین، ابومخنف لوط بن یحیی اُزدی، ترجمه و شرح: حجت‌الله جودکی، ج: ۱، قم: خیمه، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۴۶.

استاد رسول جعفریان، این را که استاد یوسفی نام کتاب خود را "وقعة القلف" نهاده‌اند از این حیث که "عنوانی ساختگی" است مورد انتقاد قرار داده‌اند. نگار: منابع تاریخ اسلام، رسول جعفریان، ج: ۱، تهران: نشر علم، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۱۳۸، هامش.

دیگر، کوشش آقای حُجَّتِ اللَّهِ جودکی - وَفَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى - است که تاکنون چند بار ترجمه نصوصی را که طبری از ابومخنف نقل کرده است انتشار داده و اخیراً با متن عربی این نصوص نیز همراه ساخته اند.^{۶۸} کوششهای دیگری نیز بوده است^{۶۹} که زمانی باید در کنار تلاشهای پیشگفته، جُمْلگی مورد مطالعه و بررسی انتقادی واقع شود.

در میان جمیع ترجمانانی که تاکنون بنا بر روایت طبری از ابومخنف به ترجمه مقتل امام حسین - عَلَیْهِ السَّلَام - دست یازیده اند، هیچیک به بلند آوازی ابوالقاسم پاینده نیستند که البته نه به طور مستقل، بل در ضمن ترجمه تاریخ طبری بدین کار دست دریاخت و پرداخت.

پیش از این یک بار دارالحدیث در قم در کتابی زیر عنوان واقعه عاشورا در منابع کهن، ترجمه زنده یاد پاینده را از تاریخ طبری چاپ کرده انتشارات اساطیر برگرفته و با متن عربی تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم همراه کرده^{۷۰} و به چاپ رسانیده بود. در این کتاب چند مقتل کهن دیگر نیز با ترجمه های مترجمان کتابهایی که این نصوص از آنها برگرفته شده است، درج گردیده. آقای محمد محمدی ری شهری در مقدمه این کتاب گفته اند که جز مواردی اندک که ترجمه ها اشکالی محرز یا افزودگی غیر ضرور یا افتادگی داشته اند، در کار مترجمان تصرفی نشده است.^{۷۱} مواضع این موارد، در کتاب یاد شده مشخص نشده است؛ لذا عَجَالَةً نمی دانیم چه جایهایی از ترجمه زنده یاد پاینده در این کار تغییر داده شده باشد.

استشهادنامه انوری پور

از شگفتیهای گیتی آنست که یکی از معاصران ما، بر حسب ادعای خود، ترجمه پاینده را برگرفته و به همراه متن عربی مقتل حسینی تاریخ طبری - به تعبیر خودش: - «به صورت عربی به فارسی متقابل» [کذا] (ص ۵) چاپ کرده و نام آن را استشهاد الحسین - عَلَیْهِ السَّلَام - (مقتل الحسین - عَلَیْهِ السَّلَام) - از تاریخ طبری، نهاده است؛ ولی ...!

قدری صبر داشته باشید تا عرض کنم!

بعید می دانم این انتقاد وارد باشد. آقای یوسفی غزوی نقلهایی را که از ابومخنف دانسته اند در کتابی گرد آورده و تألیفی پدید آورده و نامی هم برای آن اختیار کرده اند. پایبندی به نام اصلی تألیف ابومخنف که بی شک گردآوری آقای یوسفی با آن تفاوت بسیار دارد، در اینجا لازم نبوده است. ...! "وقعه الظف" از مؤلفات ابومخنف نیست. از مؤلفات آقای یوسفی غزوی است و ایشان کوشیده اند روایات مقتل الحسین ابومخنف را در آن بازجسته از نومذون سازند. ... کار آقای یوسفی، اشکالات جدی تراز این تسمیه دارد!

۶۸. نگر: مقتل الحسین، ابومخنف لوط بن یحیی اُردی، ترجمه و شرح: حُجَّتِ اللَّهِ جودکی، با مقدمه: دکتر سید محمد مهدی جعفری، ج: ۱، قم: خیمه، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۱۱ - ۱۳.

۶۹. عَجَالَةً، نگر: کتابشناسی تاریخی امام حسین - عَلَیْهِ السَّلَام - (به ضمیمه: امام حسین - عَلَیْهِ السَّلَام - در الذریعه) - محمد اسفندیاری، ج: ۱، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ ه.ش.، ص ۷۴؛ و: درسنامه مقتل شناسی، گروهی از نویسندگان، به اهتمام: روح الله عتاسی، ج: ۱، تهران: مؤسسه قدیم الإحسان، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۷۱.

۷۰. سنج: واقعه عاشورا در منابع کهن، به کوشش: گروه سیره نگاری پژوهشکده علوم و معارف حدیث، ج: ۱، قم: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۹۵ ه.ش.، ص ۶ و ۷ و صص ۱۰ - ۳۱۵.

۷۱. سنج: همان، ص ۹.

أصل کتابِ إستهادِ الحُسَيْن - عَلَيْهِ السَّلَام -، ساختار بسیار ساده‌ای دارد: کمتر از یک صفحه مُقدمه آقاي «حُسَيْنِ أَنْوَرِي پور» که «گردآورنده»ی اثر دانسته شده‌اند؛ آنگاه متنِ عَرَبِي مَقْتَلِ حُسَيْنِي تاريخِ طَبْرِي با ترجمه فارسي آن که مُقابلِ هَر صَفْحَه عَرَبِي نِهاده شده است. ... به عبارتي، متنِ عَرَبِي را - که كاملاً هم مشكول و مُعَرَب نيست^{۷۲} -، از أصلِ عَرَبِي تاريخِ طَبْرِي برگرفته‌اند و ترجمه فارسي را نيز از جاي ديگر برگرفته و مُقابلش نِهاده و چاپ کرده‌اند و آنگاه نام آقاي «حُسَيْنِ أَنْوَرِي پور» به عنوانِ «گردآورنده» روي کتاب نِهاده شده است.

کاري در اين حد، بي هيچ تعارُف، چيزي است از مَقولَه «کتابسازي» مُصْطَلَح و اِهْتِمَام آقاي «حُسَيْنِ أَنْوَرِي پور»، فراتر از کارِ مُتعارُفِ حُرُوفَنگار و غَلْظَگير و صَفْحه آرا نيست. نَه متنِ عَرَبِي کتاب، و نَه ترجمه فارسي آن که به زنده ياد «أَبوالقاسِمِ پاينده» نِسبت داده‌اند، هيچيک «پرو پخش» نبوده تا آقاي «حُسَيْنِ أَنْوَرِي پور» بذلِ اِهْتِمَامِي کرده «گردآوری» اش کُنند! ... آقاي «حُسَيْنِ أَنْوَرِي پور» حتّٰى اين قَدَر به خود زَحْمَت نَداده‌اند که مُشَخَّصَاتِ كِتَابشناختي ترجمه تاريخِ طَبْرِي زنده ياد أَبوالقاسِمِ پاينده را که نَحْستين بار بُنيادِ فرهنگِ ايران مُنتَشِرِ كَرْد و سِپَس اِنْتِشَارَاتِ اَساطير همان را بارها باز چاپ کرده است و بناگزين ترجمه «أَبوالقاسِمِ پاينده» بايد برگرفته از آن باشد، يا مُشَخَّصَاتِ كِتَابشناختي متنِ عَرَبِي كِتَابِ طَبْرِي را که باز بناگزين نَصِّ عَرَبِي ايشان بايد از آن مأخوذ باشد، به دَسْت دِهَند. ايشان نَه مي‌گويند متنِ فارسي را از كُجا آورده‌اند و نَه مي‌گويند متنِ عَرَبِي را از كُدام چاپ / ويراستِ تاريخِ طَبْرِي برگرفته‌اند^{۷۳} و نَه مُقدمه‌اي تحليلي بَر مَتْنها مي‌نويسند و نَه هيچ حاشيه تَوضيحي يا اِنْتِقادي بَر نَصِّ عَرَبِي و ترجمه مي‌افزايند! ... مَعَ هَذَا كَلِّه، نام خود را به عنوانِ «گردآورنده» بَر روي كِتَاب مي‌گذارند. ... بَارَكَ اللهُ فِي صَفَقَتِهِ! ... صَدَقَ مَنْ قَالَ: «عِشْ رَجَبًا تَرَعَجَبًا!» ... بَلْ رَحْمَتِ اِيَزِدِ مُتَعَالَ بَرِباخَرِزِي مُصَيِّفِ دُمِيَه الْقَضْر باد که گُفت:

عِشْنَا اِلٰى اَنْ رَايْنَا فِي الْهَوٰى عَجَبًا كَلَّ الشُّهُورُ، وَ فِي الْأَمْتَالِ: «عِشْ رَجَبًا»!^{۷۴}

آقاي أَنْوَرِي پور در هَمَان مُقدمه کمتر از يك صفحه‌اي خويش، چندان خود را زُنجه نَفَرموده‌اند تا در همان چند جُمْلَه ساده دَم دَسْتِي که قَلَم انداز مي‌كُنند، نوعي تَرْتِيب و تَرْتِيبِ مَنْطِقِي باشد و در اين دو

۷۲. نَكْتَه جالبِ تَوَجُّه در متنِ عَرَبِي ياد شده - که گاه از حُرُوفَنگاري هاي قابلِ مَنافِسه نيز بُهِي نيست -، حُضُورِ گِستَرده جُمْلَه‌هاي دَعائي رايج در ميان ما شيعيان («عَلَيْهِ السَّلَام» و ...) در متن است بي هيچ قَلَاب و نِشانه تَرا فَرُودگِي. حال آن که بيشينه اين عبارات در متنِ عَرَبِي كِتَابِ مُحَمَّد بن جَرِيرِ طَبْرِي نيست و اينگونه تَصَرُّفِ گِشاده دَسْتانه را در متن، مصادقِ نمايان بي اَمانتِي بايد شَمُرد.

باري، اگر جَمِين طابعان، و بزرگبهاي فرهنگي متنِ اصلي را پاس داژند و به دلخواه خويش فَضاي زباني و فرهنگي متن را دگرگون نَسازند، افزون بَر رعايتِ اَمانتِ "که اصلي اخلاقي و علمي است، اين فائده نيز حاصل مي‌شود که درمي‌باييم از قضا متنِ كِتَابِ طَبْرِي سَتِي، از جُمْلَه‌هاي دَعائي شيعي ماب نيز بركلي خالي نيست (نمونه را، نَكَر: تاريخِ الطَّبْرِي - تاريخِ الرُّسُلِ وَ المُلُوك -، أَبُو جَعْفَرِ مُحَمَّد بن جَرِيرِ الطَّبْرِي، تَحْقِيق: مُحَمَّد أَبُو القَاضِي اِبْرَاهِيم، ط: ۲، القَاهِرَة: دارالمعارف، ۱۹۷۱ م. ۵ / ۴۶۷)؛ و اين، سزاي عِنَايتِ بسيار است.

۷۳. گويا اَسْتوار تَرْتِيب و باريك نگرانه تَرْتِيب ويراستِ تاريخِ طَبْرِي، هَمَان است که زنده ياد مُحَمَّد أَبُو القَاضِي اِبْرَاهِيمِ مَضْرِي ويراسته و سامان داده است (سَنَج: تَحْقِيقُ مَوَاقِفِ الصَّحَابَةِ فِي المِنْتَنَةِ مِن رِوَايَاتِ الإِهَامِ الطَّبْرِي وَ المَحَدِّثِينَ، د. مُحَمَّد أَمْحَرُون، ط: ۲، القَاهِرَة: دار السَّلَام لِلطَّبَاعَةِ وَ النُّشْر وَ التَّوْزِيعِ وَ التَّرْجَمَة، ۱۴۲۸ ه.ق.، ص ۱۷۰).

۷۴. كِتَاب الوَافِي بِالوَفِيَّاتِ، صلاح الدين خَلِيل بن أُتَيْبِک الصَّفَدِي، تَحْقِيق و اِعْتِناء: أَحْمَد الأَبُو اَوْتُوط - و - تُرْكِي مُصْطَفَى، ط: ۱، بِيروت: دار اِحْيَاءِ الثَّرَاثِ العَرَبِي، ۱۴۲۰ ه.ق.، ۱۷ / ۱۵.

کَلِمَه مُقَدَّمَه اِسْتِعْجَالِي، حَرْفِ نَامِرْبُوطِي بِرَقَلَمِ جَارِي نَشُودُ وَأَمْرٌ عَجَابِي مَجَالِ ظُهُورِ نِيَابَد.

بدین فرمایش ایشان تَوْجُّهُ فرمایید:

«طبری از نظر مذهبی، سنی مذهب بوده ولی تعصب شدید نداشته است (عثمانی مذهب نبوده است) ...» (ص ۵).

گذشته از تعبیرِ حَشْوَالُودِ «از نظر مذهبی، سنی مذهب بوده»، این که «تعصب شدید نداشته است»، چیزی است، و این که «عثمانی مذهب نبوده است»، چیزی است دیگر؛ و مُلَازِمَتِي میان این دو معنی نیست. ای بَسَا سُنِّيَانِ مُتَعَصِّبِ سَخْتِگِيرِ که عُمَانِي مَذْهَبِ نَبُودَه‌اند، و ای بَسَا عُمَانِيَانِ بِنَامِ که از تَعَصُّبِ دِينِي، بَل: تَعَلُّقَاتِ دِينِي!، عاری بوده‌اند.

در میان قَتْلَهُ دَشْتِ کَرْبَلَا و دُشْمَنَانِ آلِ عَبَا از بَنِي اُمَيَّه و اَمَثَالِ و اَقْرَانِ ایشان، عُمَانِيَانِي تُنْدَرُو بُونْدن بی آنکه تَقْيِيدِ مَذْهَبِي داشته باشند، تا چه رَسَدَ به تَعَصُّبِ! ... یَزِيد و یَزِيدِيَانِي که در هَمِين مَاجْرَايِ کَرْبَلَا از موضِعْگِيرِي هَايِ عُمَانِيَانِه اِبَا نَدَاشْتَنْد، آيَا اَهْلِ اَنْوَاعِ فِئَسَقِ عُرْيَانِ و اَقْسَامِ فُجُورِ هَايِ نَمِيَانِ نَبُودَنْد؟ ... در مُقَابِلِ، سُنِّيَانِ مُتَعَصِّبِي دَرِ دَرَاذَنَايِ تَارِيخِ دَاشْتَه اِيْم - مِثْلِ كَثِيرِي از حَنَابِلُهُ اَدْوَارِ مِيَانِه - که نَه تَنَهَا عُمَانِي نَبُودَنْد، نَاقِضِ كَثِيرِي از مَزَاعِمِ و مَدَّعِيَاتِ عُمَانِيَانِ و از مُرُوجَانِ و مُبَلِّغَانِ حُبِّ اَمِيرِ مُؤْمِنَانِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ - به شُمارِ مِي اَمَدَنْد.

آنچه در اینجا گفتیم، مُجْمَلِي بود و اِشَارَتِي؛ و شَرِحِ اِيْنِ عَدَمِ مُلَازِمَتِ رَا، مَجَالِي فَرَاخِ مِي بَايَدَ که از گُنْجَائِي مَقَالِ حَاضِرِ بِيرون است.

باری، بدین دیگر فرمایش دیگر آقايِ اَنُورِي پور که در هَمَانِ مُقَدَّمَه كَمْتَر از يَكِ صَفْحَه اِي كِتَابِ قَلَمِ اِنْدَازِ فَرْمُودَه‌اند، تَوْجُّهُ فرمایید:

«... تاريخ طبری از مهمترین اسناد قرن سوم در تاريخ اسلام و ايران است و به همين جهت ابوعلی بلعمی متوفای قرن چهارم در اولين ترجمه آن به فارسی دری - که از لحاظ ادبی و تاريخی ارزشی ویژه دارد - دارای شهرت ویژه‌ای شده است.» (همان ص).

لُبِّ کَلَامِ ایشان این شد که:

چون «... تاريخ طبری از مهمتريين اسناد قرن سوم ... است»، «ابوعلی بلعمی ... در اولين ترجمه آن ... دارای شهرت ویژه‌ای شده است!»

هذه قَضَايَا قِيَا سَأْتُهُا مَعَهَا! ... از بِنِ اِيْنِ که «ابوعلی بلعمی ... در اولين ترجمه آن ... دارای شهرت ویژه‌ای شده است»، دَقِيْقًا يَعْنِي چَه؟! ... يَعْنِي اَوَّلِيْنِ تَرْجَمَه که مَنَسُوبَ به بَلْعَمِي است دَرَايِ شَهْرَتِ وَيْزَه شُد؟ ... يَا: يَعْنِي بَلْعَمِي به وَاِسْطَه اَنْ تَرْجَمَه مَشْهُور شُد؟ ... «ابوعلی بلعمی ... در اولين ترجمه

آن ...» چه صیغه ای است؟! ... رَحِمَ اللهُ مَنْ قَالَ: «مِی نِهَم پَرِیشانی بَر سِر پَرِیشانی»^{۷۵}!

بدین فرمایش دیگر آقای انوری پور توجه فرماید:

«ارزش تاریخ طبری به قدری ست که محققان عرصه عاشورا پژوهی را بدان نیازمند نموده ...» (همان ص).

از این بیان چنین مُستفاد می شود که یکی از ملاکهای آرجمندی تاریخنامه ها و یکی از مراتب عالی ارزش منابع تاریخی، آنست که «محققان عرصه عاشورا پژوهی» بدان منبع «نیازمند» شوند! ... به عبارت دیگر، اگر خواستید بدانید فلان منبع تاریخی چه قدر ارزش دارد، ببینید عاشورا پژوهان بدان نیازمند شده اند یا نه. بر همین اساس تاریخ هرودوت کتاب چندان آرژشمندی نیست؛ چون قرنها پیش از عاشورا نگارش یافته است و بروقاع عاشورا اِشتمالی ندارد و - بِالطَّبَعِ وَ بِالطَّبَعِ - بیشینه عاشورا پژوهان را با آن سرو کاری نیست!

آری! ... مِنْ هَمِّ دِمَاغٍ وَ فِرَاغٍ لَاحِظٌ نَدَارِمُ وَ نِیکِ مِی دَانَمُ که آقای انوری پور لاُبدُ چنین مَقْصودِ سَخِیفِ وَ مُضْحِکِ نَدَاشْتِه اند؛ لیک لازمه آن عبارتِ سَرَسری ناپخته که قلم انداز کرده اند، همین است که گفتیم! ... مُقْتَضایِ سُخْنِشان را فرانمودم و بر شکافتم تا دانسته آید آنچه یاسْتَعْجَالِ قَلَمِ انداز می کنند و به حدود و قیود آن نیک نمی آندیشند، چه لَوَازِمِ سَخِیفِ وَ مُضْحِکِ پیدا می کند!!!

چنان که اِشَارَتِ رَفْتِ - اینگونه سَرَسری گرفتن کار و این نَحْوهِ "وَ صَالی" ی سَبْکَسارانِه آن مَتَنِ عَرَبی طَبْرِی به این تَرْجَمَه فارسی دیگری و کتاب تازه بر آوردن از دل آن، مِصْدَاقِ بارِزِ "کِتَابِ سَازِی" است؛ و «پیداشت گزین میان چه بر خواهد خاست»! ... بماند که کِتَابِ سَازان، دَسْتِ کَمِ با اِستِفادِه از اِمکاناتِ دُنْیایِ مَجَازِی و کِتَابهایِ دَمِ دَسْتی، از "کارسازی کردن" یک مُقَدَّمه مُتَعَارَفِ یا چَند حاشیه زبَتی و اِفْحامِ آن به صَدْر و ذِیلِ کِتَابِ بَر سَاخته خویِش دَرِیغِ نَمی فرمایند؛ ولی «گردآورنده» ی کوشایِ کِتَابِ اِسْتِشْهادِ الحُسَینِ - عَلَیْهِ السَّلَام - بدین اندازه نیز قَلَمِ زَنجِه نَفْروده اند و از این حیث، حَاصِلِ اِهْتِمَامِ ایشان سَهْلِ انکارانه ترو "کِتَابِ سَازِی" ی دَوچَندان است!

بلکه اِجازه فرمایید بگویم: کِتَابِ اِسْتِشْهادِ الحُسَینِ - عَلَیْهِ السَّلَام -، نه "کِتَابِ سَازِی" ی دَوچَندان، که "کِتَابِ سَازِی" ی سه چَندان است!!! ... چگونه؟ ... عَرَضِ خَواهِمِ کَرْد!

این تَرْجَمه از پائنده نیست!

«اگر شگفتی می بآیدت، پیوی زمین وگر عجایب می بآیدت، بجوی زمان»

(فَطْران تَبْرِی) ^{۷۶}

آقای حُسَینِ انوری پور، مُدَّعی اند که مَتَنِ عَرَبی طَبْرِی را با تَرْجَمَه "أَبوالقاسِمِ پائنده" همراه ساخته اند؛ و البتّه چنین نیست!!!

۷۵. شیخ بهاء الدین مُحَمَّدِ عابلی.

۷۶. دیوان حکیم فطران تبریزی، از روی نسخه تصحیح شده مرحوم مُحَمَّد نَخجوانی، ج: ۱، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۶۲ هـ.ش، ص ۳۱۱.

هیچ تعجب نفرمایید! ... بیابید ترجمه‌ای را که آقای آنوری پور به نام ترجمه "أبولقاسم پاینده" به چاپ سپارده‌اند با آنچه در ترجمه تاریخ طبری زنده‌یاد أبولقاسم پاینده به چاپ رسیده و بارها نیز با چاپ گردیده است، برسنجید و آنگاه داوری کنید!

من بنده جایهائی از آن را برسنجیده‌ام و به نتایجی رسیده‌ام. از جمله - به اصطلاح شایع در تداول: -
"کاشف به عمل آمد" که این ترجمه، دست کم در جاهائی که این دعاگو بررسیده است، بیش و کم همان ترجمه ترجمانان دارالحدیث قم است از نصوص طبری، که در بعضی منشورات آن نهاد آمده است، و آقای آنوری پور که گویا به این ترجمه علاقه زائد الوصفی دارند^{۷۷} آن را برگرفته و با دستکاری هائی به نام "أبولقاسم پاینده" انتشار داده‌اند!!!^{۷۸}
شما بیابید تا با هم از آغاز کتاب بخوانیم و برسنجیم.

نص عربی کتاب طبری، این است:

« حَدَّثَنِي زكرياء بن يحيى الصَّيرِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أحمد بن جناب المصيصي - ويكنى أبا الوليد - قال: حَدَّثَنَا خالد بن يزيد بن أسد بن عبد الله القسري، قَالَ: حَدَّثَنَا عمار الدهني، قَالَ: قُلْتُ لِأبي جعفر: حَدَّثَنِي بِمَقْتَلِ الحسينِ حتَّى كَانَتِي حَضْرَتُهُ؛ قَالَ: مَاتَ مُعَاوِيَةُ وَالْوَلِيدُ بِنُ عْتَبَةَ بِنِ أَبِي سُفْيَانَ عَلَيَّ الْمَدِينَةَ، فَأَرْسَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ بِنِ عَلِيٍّ لِيَأْخُذَ بِيَعْتَهُ، فَقَالَ لَهُ: أَخْرِنِي وَارْفُقْ، فَأَخْرَهُ، فَخَرَجَ إِلَى مَكَّةَ، فَاتَاهُ أَهْلُ الْكُوفَةِ وَرُسُلُهُمْ؛ إِذَا قَدْ حَبَسْنَا أَنْفُسَنَا عَلَيْكَ وَلَسْنَا نَحْضُرُ الْجُمُعَةَ مَعَ الْوَالِي، فَأَقْدَمَ عَلَيْنَا - وَكَانَ الثُّعْمَانُ بِنِ بَشِيرِ الْأَنْصَارِيِّ عَلَى الْكُوفَةِ -؛ قَالَ: فَبَعَثَ الْحُسَيْنُ إِلَى مُسْلِمِ بِنِ عَقِيلِ بِنِ أَبِي طَالِبِ ابْنِ عَمِّهِ، فَقَالَ لَهُ: سِرْ إِلَى الْكُوفَةِ، فَانظُرْ مَا كَتَبُوا بِهِ إِلَيَّ، فَإِنْ كَانَ حَقًّا خَرَجْنَا إِلَيْهِمْ. فَخَرَجَ مُسْلِمٌ حَتَّى أَتَى الْمَدِينَةَ، فَأَخَذَ مِنْهَا دَلِيلَيْنِ فَمَرَّ بِهِ فِي الْبَرِّيَّةِ، فَأَصَابَهُمْ عَطَشٌ، فَمَاتَ أَحَدُ الدَّلِيلَيْنِ، وَكَتَبَ مُسْلِمٌ إِلَى الْحُسَيْنِ يَسْتَعْفِيهِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ أَنْ امْضِ إِلَى الْكُوفَةِ. »^{۷۹}.

۷۷. جناب ایشان، در کتاب قتل العتبات، تصریح فرموده‌اند که بعضی منشورات دارالحدیث، برای ایشان «بی‌نهایت ... راهگشا» بوده است (نگو: قتل العتبات، حسین آنوری پور، ج: ۱، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۹۵ ه.ش، ص: ۳۰)؛ و گویا این راهگشایی، بسی بیش از آن و نامتعارف‌تر (و شما بگوید: «بی‌نهایت»!!!) از آن بوده است که امثال بنده شرمند خيال کرده‌ایم!
۷۸. البته گویا آقای آنوری پور با ترجمانان دارالحدیث بیش از اینها "ندار" و خودمانی و "جان در یک قالب" بوده‌اند!؛ چه، در کتاب قتل العتبات هم در بعضی موارد ترجمه ترجمانان دارالحدیث را آورده و رجاعی هم نداده و به روی مبارک خود نیز نیاورده‌اند!

نمونه را، سنج:

شهادت‌نامه امام حسین - علیه السلام - بر پایه منابع معتبر، ترجمه: بهریزی - و - مسعودی - و - فردی، ج: ۴، قم: دارالحدیث، ۱۳۹۵ ه.ش، ۲۰ / ۱۶۶؛ و: قتل العتبات، حسین آنوری پور، ج: ۱، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۹۵ ه.ش، ص: ۲۰۲ و ۲۰۳ (ترجمه رجز).

و:

شهادت‌نامه امام حسین - علیه السلام - بر پایه منابع معتبر، ج: ۴، ۲ / ۲۲۹؛ و: قتل العتبات، ۱۳۹۵ ه.ش، ص: ۱۳۲ و ۱۳۳ (ترجمه رجز یا یک دستکاری جزئی).

و:

شهادت‌نامه امام حسین - علیه السلام - بر پایه منابع معتبر، ج: ۴، ۲ / ۲۲۰؛ و: قتل العتبات، ۱۳۹۵ ه.ش، ص: ۱۵۴ (ترجمه رجز یا یک دستکاری جزئی).

۷۹. تاریخ الطبری (تاریخ الرسل و الملوك)، أبو جعفر محمد بن جریر الطبری، تحقیق: محمد أبا الفضل إبراهيم، ط: ۲، القاهرة: دارالمعارف، ۱۹۷۱ م، ۵ / ۳۴۷.

پاینده^{۸۰}: "عمار دهنی گوید: ابوجعفر را گفتم: «حدیث کشته شدن حسین را با من بگوی تا چنان بدانم که گویی آنجا حضور داشته‌ام»

گفت: «وقتی معاویه مرد، ولید بن عتبة بن ابی سفیان حاکم مدینه بود و حسین را پیش خواند که بیعت از او بگیرد، اما حسین گفت: مهلت بده و مدارا کن.»

ولید مهلت داد و حسین سوی مکه رفت. مردم کوفه و فرستادگان نشان پیش وی آمدند که ما خویشتن را برای تونگه داشته‌ایم و با ولایتداران به نماز جمعه حاضر نمی‌شویم، پیش ما آی.

گوید: در این وقت نعمان بن بشیر انصاری حاکم کوفه بود.

گوید: حسین، مسلم بن عقیل بن ابی طالب، پسر عموی خویش را پیش خواند و گفت: «به کوفه برو و در مورد آنچه به من نوشته‌اند بنگر تا اگر درست بود سوی آنها رویم.»

گوید: مسلم روان شد تا به مدینه رسید و از آنجا دو بلد گرفت که او را از راه بیابان ببرند و دچار تشنگی شدند و یکی از دو بلد جان داد.

مسلم به حسین نوشت که او را از این کار معاف دارد، اما حسین بدو نوشت: «به طرف کوفه حرکت کن.» (ص ۲۹۱۶ و ۲۹۱۷).

استشهاد^{۸۱}: "عمار دهنی گوید: به امام باقر - عَلِيهِ السَّلَام - گفتم: جریان کشته شدن حسین - عَلِيهِ السَّلَام - را برایم تعریف کن، آن گونه که گویا خود، حضور داشته‌ام.

فرمود: «معاویه از دنیا رفت، در حالی که ولید بن عتبة بن ابی سفیان، والی مدینه بود. او به سوی حسین - عَلِيهِ السَّلَام - فرستاد تا از وی بیعت بگیرد. حسین - عَلِيهِ السَّلَام - به او فرمود: این کار را تأخیر بینداز و مدارا کن.»

ولید نیز چنین کرد و امام - عَلِيهِ السَّلَام - از مدینه به سمت مکه حرکت کرد. پس مردم کوفه و نامه‌هایشان به دست حسین - عَلِيهِ السَّلَام - رسید که: ما خود را وقف شما کرده‌ایم و در نماز جمعه حاکم، شرکت نمی‌کنیم. پس نزد ما بیا. در آن هنگام، نعمان بن بشیر انصاری، والی کوفه بود.

حسین - عَلِيهِ السَّلَام -، در پی مسلم بن عقیل بن ابی طالب، پسر عمویش فرستاد و به وی فرمود: «به سمت کوفه حرکت کن و در آنچه برایم نوشته‌اند، بنگر، تا اگر درست است، به سمت آنان حرکت کنیم.»

۸۰. تاریخ طبری (یا: تاریخ الرئیل و الملوک)، مُحَمَّد بن جریر طبری، ترجمه: أبو القاسم پاینده، ج ۷، ص ۴، تهران: شرکت انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴ ه.ش.

۸۱. استشهاد الحسین - عَلِيهِ السَّلَام - (مقتل الحسین - عَلِيهِ السَّلَام - از تاریخ طبری)، مترجم: أبو القاسم پاینده، گردآورنده: حسین آتوری پور، ج ۱، تهران: شرکت چاپ و نشر تبیین الملل، ۱۳۹۷ ه.ش.

مسلم، از مکه بیرون آمد تا به مدینه رسید. از مدینه دوراه نما با خود همراه کرد. آن دو، او را از بیابان بردند و تشنگی شدیدی بر آنان هجوم آورد، تا آن جا که یکی از دوراه نما مُرد.

مسلم برای حسین - عَلِيهِ السَّلَام - نامه نوشت و درخواست استعفا کرد؛ ولی حسین - عَلِيهِ السَّلَام - در پاسخ نوشت: «به سمت کوفه حرکت کن». (ص ۷).

دارالحدیث^{۸۲}: «به نقل از عَمَّار دُهْنِي -: به امام باقر - عَلِيهِ السَّلَام - گفتیم: جریان کشته شدن حسین - عَلِيهِ السَّلَام - را برایم تعریف کن، آن گونه که گویا خود، حضور داشته ام.

فرمود: «معاویه از دنیا رفت، در حالی که ولید بن عُقْبَة بن ابی سفیان، والی مدینه بود. او به سوی حسین - عَلِيهِ السَّلَام - فرستاد تا از وی بیعت بگیرد. حسین - عَلِيهِ السَّلَام - به او فرمود: این کار را تأخیر بینداز و مدارا کن».

ولید نیز چنین کرد و امام - عَلِيهِ السَّلَام - از مدینه به سمت مکه حرکت کرد. پس مردم کوفه و نامه هایشان به دست حسین - عَلِيهِ السَّلَام - رسید که: ما خود را وقف شما کرده ایم و در نماز جمعه حاکم، شرکت نمی کنیم. پس نزد ما بیا. در آن هنگام، نعمان بن بشیر انصاری، والی کوفه بود.

حسین - عَلِيهِ السَّلَام -، در پی مُسَلِم بن عقیل بن ابی طالب، پسر عمویش فرستاد و به وی فرمود: «به سمت کوفه حرکت کن و در آنچه برایم نوشته اند، بنگر، تا اگر درست است، به سمت آنان حرکت کنیم».

مسلم، از مکه بیرون آمد تا به مدینه رسید. از مدینه دوراه نما با خود همراه کرد. آن دو، او را از بیابان بردند و تشنگی شدیدی بر آنان هجوم آورد، تا آن جا که یکی از دوراه نما مُرد.

مسلم برای حسین - عَلِيهِ السَّلَام - نامه نوشت و درخواست استعفا کرد؛ ولی حسین - عَلِيهِ السَّلَام - در پاسخ نوشت: «به سمت کوفه حرکت کن». (ص ۳۲۹ و ۳۳۰).

یا لَلْعَجَب! ... می بینید!؟

آنچه آقای اَنُورِ پور به قَلِمِ اَبُو القاسِمِ پائنده بسته اند، همان تَرْجَمَةُ دارالحدیث است.

بسیار جالب تَوْجُّه است که آقای اَنُورِ پور تَرْجَمَةُ دارالحدیث را، حتّی با حَفْظِ سَجَاوَنَدی و ویژگیهای رَسَمِ الحَطّی اش، رونویس کرده اند و آنگاه آن را به زنده یاد پائنده نسبت داده اند! ... آقای اَنُورِ پور حتّی ناهمواری ها و گرفتاری های ریخته خامه تَرْجَمَانانِ دارالحدیث را عیناً تکرار فرموده اند و مثلاً تَوْجُّه نکرده اند که در متنِ عَرَبِی تاریخِ طَبْرِی والیِ مدینه «الولیدُ بنُ عتبه بنِ ابی سفیان» است، در حالی که در تَرْجَمَةُ دارالحدیث، «ولید بن عُقْبَة بن ابی سفیان» آمده. آقای اَنُورِ پور هم «ولید بن عُقْبَة بن

۸۲. شهادت نامه امام حسین - عَلِيهِ السَّلَام - بر پایه منابع معتبر، مُحَمَّد مُحَمَّدی رئی شَهْری، با همکاری: سید محمود طباطبایی نژاد - و - سید روح الله سید طبانی، تحقیق: گروه سیره نگاری پژوهشکده علوم و معارف حدیث، تَرْجَمَةُ: مهدی مهربی - و - عبدالهادی مسعودی - و - مُحَمَّد مُرادی، ج ۲، ح ۴، ق ۴: قم، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، ۱۳۹۵ ه.ش.

ابی سفیان» آورده اند، در حالی که در کتاب خودشان، در صَفْحَه مُقَابِلِ (نَصِّ عَرَبِيٍّ)، «الْوَلِيدُ بْنُ عَتَبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ» درج شده است و بدین ناهمسانی تنبیهی نگرده و ای بسا که از بُنِ تَنْبِيْهِ نیافته اند!

تَرْجُمَانِ دَارِالْحَدِيثِ، دَر تَرْجَمَهُ «الْأَخْرَنِيَّ وَارْفُق» نوشته اند: «این کار را تأخیر بینداز و مدارا کن...»
«چیزی را تأخیر انداختن» در فارسی امروز غالباً در محاورات عامیانه به کار می رود و مردمان فرهیخته تر از تعبیر آن دک مُتَفَاوِتِ «چیزی را به تأخیر انداختن» استفاده می کنند. بماند که در متن عَرَبِيٍّ «الْأَخْرَنِيَّ» آمده است که تَرْجَمَهُ دَقِيقَش حَتَّى «این کار را به تأخیر بینداز» نیز نیست؛ بلکه یعنی: مَرَا واپس دار، مَرَا پس از دیگران قرار ده، زنده یاد ابوالقاسم پاینده از تعبیر «مهلت بده» بهره برده که یکسره مُتَفَاوِتِ است و از مقوله نُقِلَ به مَضْمُونِ ... آقای اَنُورِيَّ پور در اینجا نیز با حفظ اَمَانَتِ و بی هیچ تَصَرُّفِ بهسازانه سُخْنِ تَرْجُمَانِ دَارِالْحَدِيثِ را نقل کرده و البته به «پاینده»^{۸۳} از همه جایی خَبَرِ نَسَبِ ت داده اند!

تَرْجُمَانِ دَارِالْحَدِيثِ نوشته اند: «مردم کوفه و نامه هایشان به دست حسین - عَلَيْهِ السَّلَام - رسید!»
... و قُوفِ بَرِ نَاهُمَوَارِيَّ اِنْشَائِيَّ اَيْنِ جُمْلَه، گروگان تَخْصُّصِ دَر اَدْبِيَاتِ فَارْسِيَّ نِسْتِ ... غَالِبِ عَوَامِ فَارْسِيَّ زَبَانِ نِيز، به قولِ عَرَبِيَّاهَا: «بِالسَّلِيْقَةِ» و «بِالسَّلِيْقِيَّةِ»^{۸۳} درمی یابند که «مردم کوفه و نامه هایشان»، «رسیدند»، نه «رسید». اگر هم از آداب نگارش و ویرایش سررشته ای داشته باشند، نیک می دانند که به طور عادی برای «مردم کوفه و نامه هایشان»، آن هم بَرَسْرَهْم، فِعْلٌ مُفْرَدٌ به کار نمی برند و آن «مردم» که فِعْلٌ مُفْرَدٌ از برایش به کار می برند به معنای مُفْرَدِ اَدْمِيَّ است (که در لسانِ قَدَمَا بسیار به کار می رفت)، نه مجموع آدمیان (که زبانه امروزیان است و در مآخذ فیه نیز چنین است). ... با این همه، هاضمه ادبی آقای اَنُورِيَّ پور این نواله از تَرْجَمَهُ دَارِالْحَدِيثِ را نیز ناگوار نیافته و حتی اِحْتِمَالِ لَعْرَشِ حُرُوفِنَاگاشتی هم نداده و بی پروا به کام خامه پاینده نهاده است که بی هیچ گفت وگویی، فارسی نویسی توانائی بود. ... عَجَبِ تَرَايِنِ است که نه آقای اَنُورِيَّ پور و نه تَرْجُمَانِ دَارِالْحَدِيثِ که نوشته اند: «مردم کوفه و نامه هایشان به دست حسین - عَلَيْهِ السَّلَام - رسید»، گویا از خود نپرسیده اند: گیرم «نامه هایشان» به «دست» امام - عَلَيْهِ السَّلَام - رسیده باشد؛ خود «مردم» که به «دست» آن خَضْرَتِ نرسیده اند! این چه معنی دارد که بگویم: «مردم کوفه و نامه هایشان به دست حسین - عَلَيْهِ السَّلَام - رسید»؟! ... چه بگویم؟! ... دیگر بماند این که از بُنِ دَر مَتْنِ عَرَبِيَّ طَبْرِيَّ، سخن از «رُسُلِ» است نه نامه ها («فَاتَاهُ اَهْلُ الْكُوفَةِ وَرُسُلُهُم»)! ... باری، پاینده فقید، بی درافتادن بدین پیچ و تاب ها، نوشته بوده است: «مردم کوفه و فرستادگان شان پیش وی آمدند».

۸۳. «وَالسَّلِيْقَةُ: الطَّبِيعَةُ وَالسَّحِيَّةُ. وَفَلَانٌ يَفْرَأُ بِالسَّلِيْقَةِ، أَيْ: يَطْبِيعُهُ، لَا يَتَعَلَّمُ، وَقِيلَ: يَفْرَأُ بِالسَّلِيْقِيَّةِ وَهِيَ مُنْسُوْبَةٌ أَيْ: بِالْفَصَاحَةِ مِنْ قَوْلِهِمْ: سَلَقُوْكُمْ، وَقِيلَ: بِالسَّلِيْقِيَّةِ أَيْ: بِطَبِيعِهِ الَّذِي نَشَأَ عَلَيْهِ وَلَعْنَتِهِ.»

(لِسَانُ الْعَرَبِ، ابْنُ مَنظُورٍ الْاِفْرِيْقِيُّ الْبُضْرِيُّ، قُمْ: نَشْرَ اَدْبِ الْخُوَزَةِ، ۱۴۰۵هـ.ق. / ۱۳۶۳هـ.ش. ۱۰ / ۱۶۱)
«... السَّلِيْقِيَّةُ أَيْ: اللُّغَةُ الَّتِي يَسْتَرْسَلُ فِيهَا الْمُتَكَلِّمُ عَلَيَّ سَلِيْقَتِهِ أَيْ: سَجِيَّتِهِ وَطَبِيعَتِهِ، مِنْ غَيْرِ تَعَدُّدِ اِعْرَابٍ، وَلَا تَجَنُّبِ لَحْنٍ، قَالَ: وَلَسْتُ بِتَخْوِيَّ يَلُوكُ لِسَانَهُ وَلَكِنْ سَلِيْقِيَّ أَقُولُ فَأَعْرَبْتُ»

(همان، همان ج، همان ص.)

ترجمانان دارالحدیث، در ترجمه «کتاب... يستعفيه» نوشته اند: «نامه نوشت و درخواست استعفا کرد». پیداست که تعبیری است، اولاً حشوناک، و ثانیاً نادرخور. در خود واژه «استعفا»، نوعی درخواست مُندرج است. پس «نامه نوشت و درخواست استعفا کرد»، در ترازوی فصاحت پارسنگی کم دارد، و از چشم انداز شیواشخنی، تعبیر مستقیم سلیمی نیست. افزون بر آن، «استعفا» را در فارسی امروز برای تصدی های رسمی و دیوانی به کار می برند و تعبیر درخورتری همان همان «نوشت که او را از این کار مُعاف دارد» است که پاینده به قلم آورده است. رَحْمَةُ اللهِ!

باری، آقای انور پور، همان ریخته های خامه دارالحدیثیان را در دفتر ابوالقاسم پاینده و به نام او تخلید کرده اند!

*

به میانه های کتاب نگاهی بیندازیم:

نصّ عربی از این قرار است:

«... كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ فَرَسٌ لَهُ يُدْعَى لِاحِقًا حَمَلٌ عَلَيْهِ ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ؛ قَالَ: فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ الْقَوْمُ عَادَ بِرَاحِلَتِهِ فَرَكَبَهَا، ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ دُعَاءً يُسْمَعُ جُلَّ النَّاسِ:

أَيُّهَا النَّاسُ! اِسْمَعُوا قَوْلِي وَلَا تُعْجِلُونِي^{۸۴} حَتَّى أَعْظِمَكُمْ بِمَا لِحِقِي^{۸۵} لَكُمْ عَلَيَّ^{۸۶}، وَحَتَّى أَعْتَذِرَ إِلَيْكُمْ مِنْ

۸۴. در تاریخ الطبري ویراسته استاد زنده یاد مُحَمَّد ابوالفضل ابراهيم، ضریحاً و اصباحاً صَمَّةُ تاء و كسرة جیم نهاده شده است. در جُمهُرَةُ حُطْبِ الْعَرَبِ فِي عَصْرِ الْعُزْبِيَّةِ الزَّاهِرَةِ أَحْمَدُ زَكِي صَفْوَت (الجزء الثاني: العصر الأموي، ط: ۱، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و أولاده ببصر، ۱۳۵۲ هـ. ق. ۲۰ / ۴۴) «ولا تعجلوني» با اظهار صَمَّةُ تاء و جزم عین درج گردیده است. می آفرایم:

در تاریخ طبري - چنان که یاد شد - و نیز در بعض منابع دیگر، «ولا تعجلوني» آمده است، ولی در بعض منابع مثل (إرشاد شيخ مفيد و اعلام الوری شیخ طبرسي و الذرّ النظیم عاملي شامي (نكر: الإرشاد في معرفة خراج الله على العباد، أبو عبد الله مُحَمَّد بن مُحَمَّد بن النعمان العُكْبَرِيُّ البغدادي، تحقيق: مؤسسه آل البيت - عليهم السلام - لإحياء التراث، ط: ۱، بيروت: دار المفيد، ۱۴۱۴ هـ. ق. ۲ / ۹۷؛ و اعلام الوری با اعلام الهدی، أمين الإسلام الشيخ أبوعلی الفضل بن الحسن الطبرسي، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت - عليهم السلام - لإحياء التراث، ط: ۱، قم، ۱۴۱۷ هـ. ق. ۱ / ۴۵۸؛ و الذرّ النظیم في مناقب الأئمة المهاميم، جمال الدين يوسف بن حاتم بن فوز بن مهتد الشامي المشغري العاملي، ط: ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامي، ۱۴۲۰ هـ. ق.، ص ۵۵۲) آمده: «ولا تعجلوا». دانشور آرجمند، آقای دکتر سید مُحَمَّد رضا ابن الرسول - دام غلاه -، که درباره این نص با ایشان رای زده و از روشنگری هاشان نكته آموزی کرده ام، به جای «ولا تعجلوني»، خوانش «ولا تعجلوا بی» را پیشنهاد کرده راجح می شمارند.

۸۵. در خوانش این نویسی، در میان طابعان کُتُب، ناهمداستانی هست. در جُمهُرَةُ حُطْبِ الْعَرَبِ فِي عَصْرِ الْعُزْبِيَّةِ الزَّاهِرَةِ أَحْمَدُ زَكِي صَفْوَت (الجزء الثاني: العصر الأموي، ط: ۱، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و أولاده ببصر، ۱۳۵۲ هـ. ق. ۲۰ / ۴۴) هم «ليحقي» مشکول است کاملاً.

«الحق» که در تاریخ الطبري ویراسته استاد زنده یاد مُحَمَّد ابوالفضل ابراهيم ضبط شده نیز مؤید همین خوانش است. همچنین نگر: موسوعة كلمات الإمام الحسين - عليه السلام -، معهد تحقيقات باقر العلوم - عليه السلام - (منظمة الإعلام الإسلامي)، إعداد قسم الحديث: محمود الشرفي - و - السيد حسين سجادي تبار - و - محمود الأحمديان - و - السيد محمود المذني، قم: انتشارات أسوة (التابعة لمنظمة الأوقاف و الأمور الخيرية)، ط: ۱، ۱۴۲۵ هـ. ق.، ص ۵۰۶. باری، در بعض کتابها (از جمله: فرهنگ سخنان امام حسین - عليه السلام -، مُحَمَّد دشتی، ج: ۶، تهران: انتشارات امیرالمؤمنین - عليه السلام -، ۱۳۸۶ هـ. ش.، ص ۱۶۱)، به جای «ليحقي لكم علي»، «لحق لكم علي» خوانده و آورده اند که دُرُستِي آن جای دَرنگ است و شرحی می خواهد بیرون از حوصله این سخنگاه.

۸۶. در بعضی کتابها (از جمله: الإرشاد في معرفة خراج الله على العباد، أبو عبد الله مُحَمَّد بن مُحَمَّد بن النعمان العُكْبَرِيُّ البغدادي، تحقيق: مؤسسه آل البيت - عليهم السلام - لإحياء التراث، ط: ۱، بيروت: دار المفيد، ۱۴۱۴ هـ. ق. ۲ / ۹۷؛ و الذرّ النظیم في مناقب الأئمة المهاميم، جمال الدين يوسف بن فوز بن مهتد الشامي المشغري العاملي، ط: ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامي، ۱۴۲۰ هـ. ق.،

مَقْدَمِي عَلَيْكُمْ، فَإِنْ قَبِلْتُمْ عُذْرِي، وَصَدَقْتُمْ قَوْلِي، وَأَعْظَيْتُمُونِي التَّصَفَّ، كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ، وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيلٌ، وَإِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنِّي الْعُذْرَ، وَلَمْ تُعْطُوا التَّصَفَّ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرَكُمْ عَلَيْكُمْ عَمَةً ثُمَّ افْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ؛ ﴿إِنَّ إِلَهِي اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾.

قال: فَلَمَّا سَمِعَ أَحْوَاتُهُ كَلَامَهُ هَذَا صَحَنَ وَبَكَينَ، وَبَكَى بِنَاتُهُ فَازْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُنَّ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِنَّ أَخَاهُ الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَلِيًّا ابْنَهُ، وَقَالَ لَهُمَا: أَسْكِتَاهُنَّ، فَلَعَمْرِي لَيْكُنَّزْنَ بَكَائُهُنَّ.^{۸۷}

پاینده: گوید: حسین اسبی همراه داشت به نام لاحق که علی بن حسین را بر آن نشانده بود.

گوید: وقتی جماعت نزدیک وی رسیدند مرکب خویش را خواست و برنشست و با صدای بلند که بیشتر کسان می شنیدند گفت: «ای مردم سخن مرا بشنوید و در کار من شتاب مکنید تا درباره حقی که بر شما دارم سخن آرم و بگویم که به چه سبب سوی شما آمده‌ام، اگر گفتار مرا پذیرفتید و سخنم را باور کردید و انصاف دادید نیکروز می شوید که بر ضد من دستاویزی ندارید و اگر نپذیرفتید و انصاف ندادید شما و شریکان (عبادت)تان یک دل شوید که منظورتان از خودتان نهان نباشد و درباره من هرچه خواهید کنید و مهلتم ندهید. یاور من خدایی است که این کتاب را نازل کرده و هم او دوستدار شایستگان است.»

گوید: و چون خواهرانش این سخن را شنیدند بانگ زدند و بگریستند، دخترانش نیز گریستند و

ص ۵۵۲)، به جای «لِحَقِّي لَكُمْ عَلَيَّ»، «يَحِقُّ لَكُمْ عَلَيَّ» آمده است، و در بعضی دیگر (اعلام الوزی بأعلام الهدی، أمين الإسلام الشیخ أبوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، تحقیق و نشر: مؤسسة آل البيت - عليهم السلام - لإحياء التراث، ط: ۱، قم، ۱۴۱۷ هـ.ق. / ۱، ۴۵۸)، «يَحِقُّ عَلَيَّ لَكُمْ»، و در بعضی دیگر (از جمله: الکامل فی التاريخ، عزالدین أبوالحسن علی بن أبی‌الکریم مُحَمَّد بن مُحَمَّد بن عبد‌الکریم بن عبد‌الواحد الشیبانی المعروف بـ ابن الأثیر، بیروت: دار صادر للطباعة و النشر - و دار بیروت للطباعة و النشر، ۱۳۸۵ هـ.ق. / ۱۹۶۵ م. ۴، ۶۱)، «يجب لکم علی»، و در بعضی دیگر (سخنان حسین بن علی - عليهما السلام - از مدینه تا کربلا، مُحَمَّد صادق نجفی، ویرایش دؤم، ج: ۹، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۱ هـ.ش.، ص ۲۲۰)، «هُوَ حَقٌّ لَكُمْ عَلَيَّ». حدس می‌زنم صَبِطُ أُصَيْل همان است که در تاریخ طبری صَبِطُ شده است، و ریخت‌های دیگر، ناشی از تصرفات دیگر خواننده ساده‌سازانه یا نقل به معنی یا ... است؛ و حقیقت حال را البته خدای می‌داند - سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى!

در بعضی کتابها، با آن که نَصِّ مورد بحث را از تاریخ طبری برگرفته‌اند، به جای «لِحَقِّي لَكُمْ عَلَيَّ»، چیزهای دیگر صَبِطُ شده است؛ و این جای شگفتی و دزدگی است.

نمونه را، آقای یوسفی غزوی در کتاب وَقَعَةُ الظَّفِّ، با این که - به گفته خودشان - نَصِّ مورد بحث را، از صفحه ۴۲۳ از جلد پنجم تاریخ طبری ویراسته «محمد أبو الفضل ابراهیم» (که البته آقای یوسفی غزوی صَبِطُ نام او را تصحیح کرده و «محمد ابی الفضل ابراهیم» صَبِطُ فرموده‌اند!!! نگر: وَقَعَةُ الظَّفِّ، تحقیق: الشیخ مُحَمَّد هادی البوسفنی الغزوی، ط: ۳، بیروت: المجمع العالمی لأهل البيت - عليهم السلام -، ۱۴۳۳ هـ.ق.، ص ۳۲۰) برگرفته‌اند، عبارت مورد گفت و گوی را چنین آورده‌اند: «[يَبَاحُ لَكُمْ عَلَيَّ]» (همان، ص ۲۳۷)؛ و این، نه چیزی است که زنده‌یاد «محمد أبو الفضل ابراهیم» (یا به قول ایشان: «محمد ابی الفضل ابراهیم»!) صَبِطُ کرده است.

می‌آوریم:

عَلَامَةُ عَسْكَرِي دَر مَعَالِمِ الْمَدْرَسَتَيْنِ (نگر: معالم المدرستين، العلامة السيد مرتضى العسكري، ط: ۲، قم: مركز الطباعة و النشر للمجمع العالمی لأهل البيت - عليهم السلام -، ۱۴۲۶ هـ.ق. ۱۱۶ ۳ و ۱۱۷) این خطبه را نقل فرموده و در اینجا به جای «لِحَقِّي لَكُمْ عَلَيَّ»، نیز «الحق لكم علي» صَبِطُ کرده، و سپس در هامش نوشته است: «رواه ابن نما في مشير الأحرار في اليوم السادس من المحرم وراجع الطبري ط. ۲/ ۲۲۹ - ۲۳۰. ... آيا در ذكر مآخذ شهو نقرموده است؟!»

۸۷. تاريخ الطبري (تاريخ الرئسل و الملوك)، أبو جعفر مُحَمَّد بن جبر الطبري، تحقیق: مُحَمَّد أبو الفضل ابراهیم، ط: ۲، القاهرة: دار المعارف، ۱۹۷۱ م. ۴۲۴ / ۵.



صدایشان بلند شد که عباس برادرش و علی پسرش را فرستاد و گفت: «خاموششان کنید که بدینم قسم گریه بسیار خواهند کرد.» (۷ / ۳۰۲۲ و ۳۰۲۳).

استشهاد: "با حسین - عَلِيهِ السَّلَام -، اسبی به نام لَاحِق بود که فرزندش امام زین العابدین - عَلِيهِ السَّلَام -، بر آن سوار می شد. هنگامی که دشمن به حسین - عَلِيهِ السَّلَام - نزدیک شد، به نزد مَرَكَبِش [لاحق] بازگشت و بر آن اسب، سوار شد و با بلندترین صدایش، چنین ندا داد که به گوش همه مردم رسید: «ای مردم! سخنم را بشنوید و عجله نکنید تا بر پایه حقی که بر من دارید، اندررتان دهم و دلیل درآمدنم بر شما را بگویم. اگر پذیرفتید و سخنم را تصدیق کردید و با من انصاف ورزیدید، سعادت مند می شوید و راهی بر من ندارید، و اگر دلیل و عذر من را نپذیرفتید و انصاف نورزیدید، "ساز و برگ خویش و شریکانتان (بتان) را گرد

آورید و هیچ چیز از کاری که می کنید، بر شما پوشیده نباشد. به دشمنی من، گام پیش نهد و به من، مهلت ندهید." ولی من، خداست که این کتاب را نازل کرده است؛ و او، سرپرست صالحان است».

هنگامی که خواهرانش این سخن را شنیدند، صیحه زدند و گریستند. دخترانش نیز گریه کردند و گریه شان، بالا گرفت. حسین - عَلِيهِ السَّلَام -، برادرش عباس بن علی - عَلِيهِ السَّلَام - و پسرش علی [اکبر] - عَلِيهِ السَّلَام - را به سوی آنان فرستاد و به آن دو فرمود: آنها را ساکت کنید که به جانم سوگند، بس گریه ها خواهند داشت!" (ص ۱۹۴).

دارالحدیث: "با حسین - عَلِيهِ السَّلَام -، اسبی به نام لَاحِق بود که فرزندش امام زین العابدین - عَلِيهِ السَّلَام -، بر آن سوار می شد. هنگامی که دشمن به حسین - عَلِيهِ السَّلَام - نزدیک شد، به نزد مَرَكَبِش [لاحق] بازگشت و بر آن اسب، سوار شد و با بلندترین صدایش، چنین ندا داد که به گوش همه مردم رسید: «ای مردم! سخنم را بشنوید و عجله نکنید تا بر پایه حقی که بر من دارید، اندررتان دهم و دلیل درآمدنم بر شما را بگویم. اگر پذیرفتید و سخنم را تصدیق کردید و با من انصاف ورزیدید، سعادت مند می شوید و راهی بر من ندارید، و اگر دلیل و عذر من را نپذیرفتید و انصاف نورزیدید، ساز و برگ خویش و شریکانتان (بتان) را گرد آورید و هیچ چیز از کاری که می کنید، بر شما پوشیده نباشد. به دشمنی من، گام پیش نهد و به من، مهلت ندهید." ولی من، خداست که این کتاب را نازل کرده است؛ و او، سرپرست صالحان است».

هنگامی که خواهرانش این سخن را شنیدند، صیحه زدند و گریستند. دخترانش نیز گریه کردند و

گریه شان، بالا گرفت. حسین - عَلِيهِ السَّلَام -، برادرش عَبَّاس بن علی - عَلِيهِ السَّلَام - و پسرش علی [اکبر] - عَلِيهِ السَّلَام - را به سوی آنان فرستاد و به آن دو فرمود: آنها را ساکت کنید که به جانم سوگند، بس گریه ها خواهند داشت!" (۱ / ۸۱۱ و ۸۱۲).

آنچه آقای آنوری پور نوشته اند، رونویسی هَمَان تَرْجَمُهُ دارالحدیثیان است با حِفْظِ هَمَان قُلاب ها و افزونه های دَرُونِ قُلاب و حَتَّى بَعْضِ ویرگول های نَه چندان بجا که در آن بوده، و البتّه با افزایش قدری مُسَامَحَتِ رَسْمِ الحَطْطِ و ولنگاری نِگارشی. مثلاً آنجا که دارالحدیثیان «همه مردم» نوشته اند، ایشان یاءِ مُصَعَّرًا فروافگنده و نوشته اند: «همه مردم»... شاید بفرمایید ایشان به شیوه شماری از شیواُسْحَنانِ روزگارانِ دور، «همه» را اِضافه نکرده اند... بسیار خوب!... چه کنیم با «پایه حقی» در نوشته دارالحدیثیان که در نوشته ایشان «پایه حقی» شده است؟!*

*

رو به اواخر کتاب می رویم:

نَصَّ عَرَبِيٍّ از این قرار است:

«قَالَ: وَخَرَجَتِ امْرَأَةُ الْكَلْبِيِّ تَمْشِي إِلَى زَوْجِهَا حَتَّى جَلَسَتْ عِنْدَ رَأْسِهِ تَمْسُحُ عَنْهُ التُّرَابَ وَتَقُولُ: هَيْنِيئًا لَكَ الْجَنَّةُ!»

فَقَالَ شَمْرِبُنُ ذِي الْجَوْشَنِ لِعِلَّامٍ يُسَمِّي رُسْتَمَ^{۸۸}: اِضْرِبْ رَأْسَهَا بِالْعُمُودِ! فَضْرَبَ رَأْسَهَا فَشَدَّ حَهُ، فَمَاتَتْ مَكَانَهَا.^{۸۹}

پاینده: "گوید: زن آن مرد کلبی برون شد و به طرف شوهر خویش رفت و بر سر وی بنشست و خاک از آن پاک می کرد و می گفت: «بهشت ترا خوش باد.»

گوید: شمر بن ذی الجوشن، به غلامی رستم نام گفت: «سرش را با چماق بزن.» و رستم سر او را بزد و بشکست و در جا بمرد." (ص ۳۰۴ و ۳۰۴۱).

استشهاد: "همسر کلبی به سوی شوهرش آمد و نزد او نشست و غبار را از او زدود و گفت: بهشت، گوارایت باد!

شمر بن ذی الجوشن، به غلامش رستم گفت: با عمود خیمه، بر سرش بکوب.
او بر سر آن زن کوبید و سرش شکست. سپس همان جا، جان داد." (ص ۲۲۹).

دارالحدیث: "... گفت: ... همسر کلبی به سوی شوهرش آمد و نزد او نشست و غبار را از او زدود و

۸۸. چنین است در ویراستِ مُحَمَّدِ ابوالفَضْلِ اِبْرَاهِيمِ به زُتْرَتَاءِ.

۸۹. تاریخ الطَّبْرِي (تاريخ الرُّسُلِ وَ المُلُوكِ)، أَبُو جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيرِ الطَّبْرِي، تحقيق: مُحَمَّدُ ابوالفَضْلِ اِبْرَاهِيمِ، ط: ۲، القاهرة: دارالمعارف، ۱۹۷۱ م، ۴۳۸ / ۵.

گفت: بهشت، گوارایت باد!

شمر بن ذی الجوشن، به غلامش رستم گفت: با عمود، بر سرش بکوب.
او بر سر آن زن کوبید و سرش شکست. سپس همان جا، جان داد. (۲ / ۹۱).

ملاحظه می‌فرمایید که آنچه آقای آنتوری پور به نام پائنده نشر داده‌اند، با ترجمه راستین پائنده بسیار فرق دارد، و در حقیقت رونوشتی است از همان ترجمه ترجمانان دارالحدیث؛ با یک تفاوت! ... آن تفاوت هم این است که ترجمانان دارالحدیث، در ترجمه «العمود» مسطور در نص عربی نوشته‌اند: «عمود»، ولی در روایت آقای آنتوری پور «عمود» به «عمود خیمه» بدل شده! که نادُرست هم به نظر می‌رسد.

یکی از معانی واژه «عمود» البته چوب خیمه است؛ لیک این تنها معنای واژه «عمود» نیست؛ بلکه یک معنای بسیار شایع و معروف و پرکاربرد واژه «عمود» در متنهای قدیم - که در فرهنگها نیز مسطور و مذکور افتاده -، «گُرز» یا «رزم افزار دیگری از قبیل گُرز» است.^{۹۰}

واژه «عمود» به معنای «گُرز» یا «رزم افزار دیگری از قبیل گُرز»، علاوه بر متون عربی^{۹۱}، از روزگاران دور، در نگارشها و سرایشهای فارسی نیز استعمال شده، و از جمله، بارها در شاهنامه‌ی فردوسی^{۹۲} و شماری از دیگر متون داستانی و تاریخی قدیم ما به کار رفته است.

نمونه را، در کتاب فارس نامه‌ی ابن البَلخی که از متون بسیار معتبر زبان فارسی است می‌خوانیم:
«... کیخسرو در دنبال شیده می‌تاخت تا او را دریافت و عمودی بر سر او زد و بر جای بکشت...»^{۹۳}.

الْعَرَضُ، چنین می‌نماید که در عبارت مورد گفت و گوی ما از تاریخ طبری هم، غلام شمر^{۹۴} که در میدان

۹۰. غالباً در فرهنگها «عمود» را به معنای «گُرز» گرفته‌اند؛ لیک ما معنای «رزم افزار دیگری از قبیل گُرز» را نیز افزودیم؛ چرا که در بعضی متون قدیم، از «عمود» و «گُرز» در کنار هم سخن رفته است و چنان می‌نماید که ماتن این عبارات میان این دو فرق می‌نهادند.
مشعود سَعْدِ سَلْمَانَ كُفْتَهُ اسْت:

سِلاحِ نَادِرِهِ بِي خَدِّ فَرَسِ رَازِ آوَرْدِهِ اَز عَالَمِ
ز تَبِيعِ وَ نَاجِحِ وَ كُزِّ وَ عَمَدِ وَ حَنَجَرِ وَ خُفْتَانِ
(دیوان مشعود سَعْدِ سَلْمَانَ، به تصحیح: زشید یاسمی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات پیروز، ۱۳۳۹ هـ.ش، ص ۴۴۵).
دَر لُغْتِ نَامَهٗ دِهْخُدا، ذِئْلِ «عمود» بَه مَعْنَايِ «گُز»، بَه تَقْلِ اَز فِرْدَوْسِي آمَدَه اسْت:

بِه تَبِيعِ وَ عَمَدِ وَ بَه كُزِّ كِرَانَ
چُنَانِ چُونِ بُوَد رَسْمِ كُنْدَاوَرَانَ
این بیت را در بعضی نسخ بالمشبه معتبر شاهنامه که در دسترس داشتیم، نیافتیم. بیت، ظاهراً از فردوسی نیست؛ لیک این قدر هست که سخنی است از گذشتگان.

۹۱. از برای این واژه، نیز نگارنده:
تَكْمِلَةُ الْمَعَامِجِ الْعَرَبِيَّةِ، رِبْنَهَارْتِ دَوْزِي، تَرْجَمَةٌ: د. مُحَمَّدِ سَلِيمِ التَّعِيمِي، مُرَاجَعَةٌ: جَمَالُ الْخِطَابِ، ج ۷، بَغْدَاد: دَارُ الشُّوْنِ النَّفَافِيَّةِ الْعَامَّةِ،
۱۹۹۲ م.، ص ۳۰۳؛ وَ: فَرْهَنْگِ جَامِعِ كَا بُرْدِي فَرزَانَ (عربی - فارسی) / اَز دِيرِنَه آيَامِ عَرَبِ تَا نَوْتَرِيْنِ وَاذْكَانِ عِلْمِ وَ اَدَبِ، پَرُويزِ اَنَابَكِي، ج: ۱،
تَهْرَانَ: نَشْرُ وَ پَرُوِهَشِ فَرزَانَ رُوز، ۱۳۷۸ - ۱۳۸۰ هـ.ش، ص ۱۹۰۶ / ۳.

۹۲. سَنُج:
فَرْهَنْگِ شَاهَنَامَه، دَكْتَرِ عَلِيِّ رَوَاقِي، ج: ۱، تَهْرَانَ: مَوْسَسَهٗ تَأْلِيفِ [و] تَرْجَمَه وَ نَشْرِ اَنَارِ هُنْتَرِي «متن»، ۱۳۹۰ هـ.ش، ص ۱۶۶۲؛ وَ: وَاذَه نَامَهٗ شَاهَنَامَه، جَلَالِ خَالِقِي مُطَّلَقِ، بَه كَوْشِشِ: فَاطِمَه مَهْرِي - وَ: گِلَالَه هُنْتَرِي، ج: ۱، تَهْرَانَ: اِنْتِشَارَاتِ سَخْنِ، ۱۳۹۶ هـ.ش، ص ۲۸۶.
۹۳. كِتَابِ فَاَرْسِ نَامَه، اِبْنِ الْبَلْخِي، بَه سَعِي وَ اِهْتِمَامِ وَ تَصْحِيحِ: گَايِ لِيْشْتِرَانْجِ - وَ: رِيْنُولْدِ اَلِيْنِ نِيْكَلْسُونِ، ج: ۱، تَهْرَانَ: اِنْتِشَارَاتِ اَسَاطِيْرِ، ۱۳۸۵ هـ.ش، ص ۴۶.

۹۴. ذَرَبَاةٗ ضَبِيْطِ نَامِ «شُمُو» (بِه زَبْرِ شِيْنِ وَ زَبْرِ مِيْمِ) - كِه اَز دِيرَبَازِ، هَمْ دَر فَاَرْسِي وَ هَمْ دَر عَرَبِي، «شُمُو» (بِه زَبْرِ شِيْنِ وَ سَكُونِ مِيْمِ) هَمْ كُفْتَه

جنگ بوده است با گرز که جنگ افزاری است مُتعارف، بر سر آن زن فرو کوفته باشد، نه آن که راه بیفتد و برود یک عمود خیمه (تازه - در میانه آوردگاه - : عمود کدام خیمه؟!)، بیاورد و با آن بر سر زن بیچاره بکوبد! ... مگر در میدان کارزار قحط جنگ افزار آمده بوده است که غلام شمر که لابد در میانه میدان "زیناوند" (به اصطلاح عرب: "شاکای السلاح") هم بوده است، بخواهد برای کوفتن کسی، آن هم یک زن بی سلاح، به عمود خیمه متوسل شود!!؟

*

از آخرین صفحات هم نمونه ای بیاوریم؛ عباراتی بسیار ساده:

نصّ عَرَبِيّ از این قرار است:

«قَالَ هِشَامُ: قَالَ أَبُو مَخْتَفٍ:

وَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - جِيءَ بِرُؤُوسٍ مِنْ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَشِيعَتِهِ وَأَنْصَارِهِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَجَاءَتْ كِنْدَةُ بِثَلَاثَةِ عَشْرَ رَأْسًا، وَصَاحِبُهُمْ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ، وَجَاءَتْ هَوَازُنُ بِعِشْرِينَ رَأْسًا، وَصَاحِبُهُمْ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، وَجَاءَتْ تَمِيمٌ بِسَبْعَةِ عَشْرَ رَأْسًا، وَجَاءَتْ بَنُو أَسَدٍ بِسِتَّةِ أَرْؤُسٍ، وَجَاءَتْ مَذْحِجٌ بِسَبْعَةِ أَرْؤُسٍ، وَجَاءَ سَائِرُ الْجَيْشِ بِسَبْعَةِ أَرْؤُسٍ، فَذَلِكَ سَبْعُونَ رَأْسًا».^{۹۵}

پاینده: "ابومخنف گوید: وقتی حسین بن علی - علیه السلام - کشته شد سر کسانی را که از خاندان و یاران و شیعیانش با وی کشته شده بودند پیش عبیدالله بن زیاد آوردند.

مردم کنده سیزده سر آوردند و سرشان قیس بن اشعث بود. مردم هوازن بیست سر آوردند و سرشان شمر بن ذی الجوشن بود. مردم تمیم هفده سر آوردند. مردم بنی اسد، شش سر آوردند. مردم مذحج هفت سر آوردند. بقیه سپاه هفت سر آوردند؛ و این همه هفتاد سر بود." (۷ / ۳۰۸۲).

استشهاد: "هشام گوید که ابومخنف گوید که:

هنگامی که حسین بن علی - عَلَيْهِ السَّلَامُ - کشته شد، سرهای کسانی را که از اهل بیت و پیروان و یاران او شهید شده بودند، نزد عبیدالله بن زیاد آوردند.

[قبیله] کنده، سیزده سر آوردند که رئیس آنها، قیس بن اشعث بود. [قبیله] هوازن، بیست سر آوردند که شمر بن ذی الجوشن، رئیس آنها بود. [قبیله] تمیم هفده سر و بنی اسد، شش سر و مذحج، هفت سر و بقیه لشکر، هفت سر آوردند که هفتاد سر می شود." (ص ۲۹۹).

شده است، نگ:

روزنامه عاشورا (ترجمه یوم القف مقل الإمام أبی عبد الله الحسین - علیه السلام -)، مؤلف: هادی نجفی، ترجمان: جويا جهانبخش، ج: ۱، اصفهان: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه آستان اصفهان، ۱۳۹۷ ه.ش. ص ۲۳، هامش.
۹۵. تاریخ القبری (تاریخ الرسل و الملوك)، أبو جعفر محمد بن جریر الطبری، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهیم، ط: ۲، القاهرة: دارالمعارف، ۱۹۷۱ م، ۴۶۷ / ۵ و ۴۶۸.

دار الحدیث: "به نقل از ابومخنف:

هنگامی که حسین بن علی - عَلِيهِ السَّلَام - کشته شد، سرهای کسانی را که از اهل بیت و پیروان و یاران او شهید شده بودند، نزد عبیدالله بن زیاد آوردند.

[قبیله] کِنْدَه، سیزده سر آوردند که رئیس آنها، قیس بن اشعث بود. [قبیله] هَوَازِن، بیست سر آوردند که شمر بن ذی الجوشن، رئیس آنها بود. [قبیله] تمیم، هفده سر و بنی اسد، شش سر و مَذْحِج، هفت سر و بقیته لشکر، هفت سر آوردند که هفتاد سر می شود. " (۲ / ۳۸۱).

می بینید که جُز عبارت کوتاه آغازین، الباقی عبارات، رونویس ترجمه دارالحدیثیان است، البته باز با ولنگاری نگارشی و اشقاطِ یاء های مُصَغَّرًا... ناهمواری نمایان ترجمه دارالحدیثیان را نیز عیناً تکرار کرده اند؛ آنجا که مثلاً می نویسند: «سیزده سر آوردند که رئیس آنها، قیس بن اشعث بود»؛ و پیدا است این، جای مناسبی از برای ربط جمله با "که" نیست. ... سَزَنده آن بود که مثلاً نوشته شود: «... و رئیس آنها، قیس بن اشعث بود»... بماند که واژه «رئیس» نیز در این مقام چنگی به دل نمی زند و در این جایگاه، کاربرد واژه هائی چون «سرکرده» و «فرمانده» و مانند اینها سَزَنده ترمی نماید.

*

خاک بر آن زادمرد فرزد بسیار دان، یگانه دوران، علامه سَیدِ أَحْمَدِ أَدِیبِ پیشاوری (ح ۱۲۶۰ - ۱۳۴۹ ه. ق.) خوش باد! که می فرمود: «شگفتیست هنجار گیتی همه!»^{۹۶}.

این که آدمی ترجمه چاپ شده و معروف یکی را رونویس کند و به نام دیگری که از همان متن ترجمه ای مشهور و متداول دارد انتشار دهد، کاری است بس غریب؛ لیک آقای آنوری پور به چنین کار غریبی دست یازیده اند؛ و به قول قطران تبریزی: «شگفتیهای جهان را پدید نیست گران!»^{۹۷}.

حدیث آرزومندی

چنان که زین پیش نیز گفتیم، تاریخ طبری، کتابی است کلان، و اجزای آن، در اهمیت و اعتبار، هم آرزو نیستند. پاره های تاریخ طبری، در مبالغی از اهتمام و اعتنائی محققانه که به خود معطوف داشته اند نیز همسان نیستند.

بخش ساسانیان تاریخ طبری، از اجزای بختیار این کتاب بزرگ و از جَمَمند بوده است؛ چه، یک بار آنگاه که دخویه، خاورشناس نامی هلندی (۱۸۳۶ - ۱۹۰۹ م.)، در صدد تصحیح و نشر تاریخ طبری برآمد و برای این کار از خاورشناسان بنام همروزگار خویش یاری جست و تصحیح و تحقیق هر پاره آن

۹۶. أمثال و حکم، علامه علی اکبر دهخدا، ج: ۶، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه. ش. ۲۰ / ۱۰۳۰.

۹۷. دیوان حکیم قطران تبریزی، از روی نسخه تصحیح شده مرحوم مُحَمَّد نخبجوانی، ج: ۱، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۶۲ ه. ش. ص

را از یکی از ایشان خواستار شد، تئودور نولدکه (تئودر نولدکه / ۱۸۳۶ - ۱۹۳۰ م.)، خاورشناس برجسته آلمانی، تصحیح و تحقیق بخش ساسانیان را عهده دار گردید، و به شیوه معهود خویش به غور این کار فرو شد، و با تبخّری که در زبانهای یونانی و لاتینی و سریانی داشت، تقریباً از هر آنچه در این زبانها درباره ساسانیان نوشته شده بود بهره جست و دستاوردهای خویش را با منابع عربی و فارسی تطبیق کرد؛ کارنامه‌های شهیدان نصرانیان را به زبان سریانی بدقت خواند، و تلمود بابلی را از روی متن عبری آن مطالعه کرد، و آثار نویسندگان آرمی را (از روی ترجمه‌های اروپائی) از نظر گذرانید و به مدد هوش سرشار و شرم تاریخی و زبانشناختی خود در غالب آنچه حول ساسانیان پژوهید، تقریباً سخن آخر را گفت. نتیجه مطالعات و تحقیقات خویش را به صورت تعلیقاتی بر تاریخ ساسانیان طبری در حدود پانصد صفحه به سال ۱۸۷۹ م. منتشر کرد و تصحیح متن عربی آن نیز به سال ۱۸۸۲ م. جزو تاریخ طبری انتشار یافت.^{۹۸} آن تحقیق نفیس نولدکه‌ی آلمانی که به سال ۱۸۷۹ م. منتشر گردید، همان است که به قلم استاد علامه فقید، انوشه‌یاد عباس زریاب خویی - طیب الله ثراه -، زیر نام ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، به فارسی درآمد و نخستین بار به سال ۱۳۵۸ ه.ش. در تهران از سوی آنجمن آثار ملی انتشار یافت و پسان‌ترین بازچاپ شد.^{۹۹} بار دیگر نیز، بخش ساسانیان تاریخ طبری، عرضه ایقابی بلند و محل اهتمامی جانانه شد؛ و آن، هنگامی بود که زنده‌یاد استاد دکتر علی‌رضا شاپور شهبازی (۱۳۲۱ - ۱۳۸۵ ه.ش.) - رحمه الله علیه -، ترجمه بخش ساسانیان را از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن را با تاریخ بلعمی مورد اهتمامی پژوهشگرانه قرار داد و کوشید همه گزارشهای طبری را درباره ساسانیان یکجا گرد آورد و به فارسی ترجمه کند و با توجه به پژوهشهای تاریخی و زبانشناختی و باستانشناختی یکصدساله اخیر مورد عیارسنجی و نقد و تحلیل و توضیح قرار دهد. حاصل این تحقیق پیگیر در سرگذشت ایران ساسانی که هفت سال به درازا کشید،^{۱۰۰} زیر نام تاریخ ساسانیان، و مع الأسف در زمانی که مع الأسف پژوهنده رخت به سرای باقی کشیده بود، به سال ۱۳۸۹ ه.ش. منتشر شد و هر چند دیدگان نویسنده‌اش را روشن نکرد، امروز چونان یکی از مایه‌ورترین منابع مطالعاتی این دوره تاریخی در اختیار دانشیان و پژوهشیان روزگار ماست و مایه دیده‌وری بسیاری از دستداران تاریخ این بوم و بر.

بخش ساسانیان تاریخ طبری، از بخشهای بسیار مهم این تاریخنامه کرامند گهنسال است؛^{۱۰۱} مع هذا،

۹۸. نگر: بزم آوردی دیگر، عباس زریاب خویی، به اتمام: دکتر سید صادق سجادی، ج: ۱، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی (سبلیله) انتشارات بخش کتابخانه، ۱۳۸۶ ه.ش.، ص ۳۴۲ و ۳۴۳.

۹۹. در تهران، از سوی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، به سال ۱۳۷۸ ه.ش. درباره آن نگر:

تاریخ ساسانیان (ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی)، ترجمه [و تحقیق و تعلیقات: علی‌رضا شاپور شهبازی، ج: ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۹ ه.ش.، صص ۲ - ۸.

۱۰۱. بویژه از آن روی که در تاریخ ساسانیان، "اسناد و منابع نوشتاری ایرانی مشروح و مبسوط دست اول" نسبتاً فراوان نیست. بعضی رایندگان معتقدند که: «تاریخ طبری مهم‌ترین منبع تاریخ ایران دوره ساسانی است» (ایران شناسی - مجله -، ۹، ش ۲۳، بهار ۱۳۷۶ ه.ش.، ص ۱۵۳ / از مقاله «چگونه کتاب تاریخ طبری به انگلیسی ترجمه شد؟» به قلم محمود امیدسالار - در گفتاورد از ماسوف علیه اِحسان یارشاطر -).

خاصه برای ما مسلمانان، بی هیچ تردید، به اَهَمِّیَّتِ بَخْشِ صَدْرِ اِسْلَامِ آن نیست. به تعبیر خود نولدکه، «ارزش عمده تاریخ طبری در شرح و بیان بسیار مفصل تاریخ اسلام... است» و «هیچ کتاب عربی دیگر نمی تواند از این نظر با آن دعوی برابری کند»^{۱۰۲}.

تازه در بخش صدر اسلامی تاریخ طبری، بخش تاریخ امام حسین - عَلَیْهِ السَّلَام - از بخشهای بسیار با اَهَمِّیَّتِ تَرَوِ واجِد امتیازات ویژه و برجستگی های نمایانی است که پیش از این ولو با شارژت از بعض آنها سُخَن داشتیم. از همین روی نیز به شرحی که گفتیم بارها - از باب گفتاورد هایش از مَقْتَلِ اَبُو مُحَمَّدِ اَزْدِی هم که شده -، مورد تَوْجُّه و اِهْتِمَامِ قَلَمِی بَعْضِ اَهْلِ عِلْمِ واقع گردیده است؛ لیک افسوس که هیچیک از این کارها، نه در زرفای تحقیق و نه در پهنای مطالعات، هنوز آن که باید نیست، و مثلاً قابل مقایسه با آنچه در تحقیق بخش ساسانیان همین تاریخ طبری صورت گرفته است، نتواند بود. برخی که از کارها نیز که انتشار می یابد، علی رَغَمِ عنوانهای جالب تَوْجُّهی که نگاه جوینده را به خود می کشد، یا تکرار ناسودمند سهل انگاری های شایع است، یا کتابسازی و تلاعب خامکارانه با مآثر فرهنگی و میراث مکتوب پیشینیان؛ مانند همین اِسْتِشْهَادِ اَلْحُسَیْنِ اَقَاي اَنْوَرِی پور!

جای کاری از سنخ آنچه نولدکه و شهبازی با بخش ساسانیان تاریخ طبری کردند، در باب بخش صدر اسلامی تاریخ طبری، و بخصوص بخش تاریخ امام حسین - عَلَیْهِ السَّلَام - در این کتاب، خالی است.

افسوس و هزار افسوس که از برای برآوردن این آرزو، اسباب کار همه جمع نیست؛ و در واقع، چنان نیست که مُقْتَضِی موجود باشد و مانع مَقْفُود. نویسنده نکته سنج و زبردستی که با دانش کافی و هوشیاری وافیه و آرمودگی و بینش تیز و نگاه موی شکاف قلم در دست گیرد و بدین کار دست یازد، بحق از «کبریت اَحْمَر» عزیزالوجود تر است. از غالب مُتَصَدِّیانِ «مناصب نگارشی و پژوهشی» که در اِسْتِغَالِ تَمَامِ وَقْتِ به افادات و افاضات در تَنَمُّع و تَمَتُّع روزگار می گذرانند، تَعَهُّدِ چُنین خِدْمَتِی را تَوَقُّعِ نَتَوَانِ کرد.

اِسْتِغَالِ به چُنین کارهای مردانه، نه فقط دَسْتِی توانا، که دلی بینا و عاشق می خواهد. به تعبیری از اُدْبای صاحبِ دِلِ روزگار ما - طَیِّبِ اللّهِ تَرَاهِ -، «دلی که بارها از یافت نکته ای تُنَدْتَر زده، و از نایافتِ دَقِیقه ای اَفْسُرده»^{۱۰۳} باشد.

هوسبازانی که بیش از کار جدی فائده بخش، در پی اِرْضای اَمیالِ جاَه طلبانه و مواجِب گیرانه خویش اند و زینتِ مَجَالِسِ باشکوه و آگنه محافلِ اَنْبوه، در این عوالم توفیقی نداشتند! و چه بهتر!

۱۰۲. تاریخ ایران و عربها در زمان ساسانیان، تنودور نولدکه، ترجمه عباس زریاب، ج: ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۸ ه.ش.، ص ۱۳ و ۱۴.

۱۰۳. اِمَارِ اَلْقُلُوبِ فِی اَلْمُضَافِ وَ اَلْمُنْسُوبِ، اَبُو مُصَوِّرِ تَعَالِیْبِ نِیْشَابُورِی، پارسی گردان: رضا انزابی نژاد، ج: ۱، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۶ ه.ش.، ص شانزده.

«رهروی باید، جهانسوزی؛ نه خامی، بیغمی!».

با این همه نومید نیستیم؛ هم‌چنان از آرزومندی هاست که براستی مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ - ع - از تاریخ طَبْرِي، آنسان که سزاوارِ چُنین مَتَنِ كُهْنِ مایه وریست، با پژوهش و گزارشی جُست و جوگرانه، از طراز آنچه گفتیم، سامان داده شُود و چشمانِ مُنْتَظِرِ دوستدارانِ مُطالعه جَدِي دَر تَارِيخِ اِسْلَام را روشنی بَخشد. چنان کتابِ مَأْمُولِي بَر مَتَنِ ویراسته از نَصِّ عَرَبِي طَبْرِي با تَرْجَمَه‌ای سَنجیده به زَبانِ فارسی، و مُقَدِّمه و حَوَاشِي و تَعْلِيقاتِ مُفیدی که مَعْلوماتِ مَثَن را توضیح و تَبیین و تَكْمیل و تَصْحیح كُند، اِسْتِمَال خواهد داشت.

تا حصولِ چُنان مَطلوبِي، چه زیان دارد اگر کسانی که از اَهلِ اِسْتِطَاعَتِ عِلْمِي و فَرَهَنگِي اند، گامهائی و لو کوتاه‌تر بردارند و مَجَال را بَر کِتَابسازِي هَای مُهْمَل و وَصَالِي هَای لاطائلِ تَنگ سازند و دَسْتِ کَم با اِنْتِشارِ بَرگردان هائی موثوقِ تَر و پژوهشیانه تَر از آنچه هَسْت و مَثَلًا با بَهْسازی و تَحْشِیَه و تَعْلِیقِ هَمین تَرْجَمَه زنده یاد پائنده یا جُزآن، ما را بدان مَطلوب که داریم نزدیک‌تر کنند؟! ... از اِنْتِشارِ چُنین کِتَابها دَر جَای خویش نیک شادمان و بَهْرَه‌مَند خواهیم شُد.

حَقّ به دَسْتِ آن سَرایندَه روزگارِ سامانیان، تُرکی کَشِي ایلَاقِي، است؛ که کُفت:

"چَندین هزار امیدِ بَنِي آدَمِ طوقی شُدَه به گَرْدَنِ فَرْدَا بَر"!^{۱۰۴}

مِنَ اللّهِ التَّوْفِيقُ وَعَلَيْهِ التُّكْلَان!

اِصْفَهان / ۱۳۹۸ هـ.ش.